

زنده‌باد همبستگی
بین‌المللی کارگران
جهان

صفحه ۳۱

دو ترجمه

صفحه ۱۸

از نامه‌های
رسیده

صفحه ۱۵

پدیده جنگ و
رابطه آن با نفت و
دیگر منابع طبیعی

صفحه ۱۸

نقد کمونیستی
بری از
تهمت‌زنی است!

صفحه ۱۸

تضاد درون حاکمیت شدت می‌یابد!

نوروزتان پیروز!

در ماه‌های اخیر، تضاد بین جناح‌های مختلف حاکم در ایران، همراه با رشد مبارزات توده‌ای ضد رژیم، افزایش فشار دیپلماتیک بین‌المللی در مورد غنی‌سازی اورانیوم و خطر تحریم و تجاوز نظامی احتمالی به ایران، شدت یافته است. هاشمی رفسنجانی، روز دوشنبه ۱۴ اسفند، به مناسبت آغاز چهارمین دوره فعالیت مجلس تشخیص مصلحت نظام، دولت احمدی نژاد را به عدم اجرای مواد اصل ۴۴ قانون اساسی و سند چشم‌انداز برنامه توسعه در زمینه‌ی واگذاری منابع تولید دولتی به بخش خصوصی، متهم کرده و گفت روند خصوصی سازی به‌کندی پیش می‌رود و اگر دولت در این زمینه غفلت

کند، مجلس تشخیص مصلحت نظام وارد عمل خواهد شد. وی همچنین دولت را متهم نمود که برخلاف قرار سند چشم‌انداز توسعه دایر به کم کردن سالانه ۱۰٪ از اتکاء دولت به درآمد نفت و نهایتاً قطع آن در ۱۰ سال آینده، طی دو سال گذشته وابستگی بودجه دولت به درآمد نفت افزایش پیدا کرده است. مقدار سرمایه‌گذاری دولتی در ۲ سال گذشته ۵۰۰ برابر میزان واگذاری به مردم بوده و با بازدهی کمتر.

احمدی نژاد در فردای این انتقاد یعنی سه‌شنبه ۱۵ اسفند، در سخنرانی خود در کنگره "عاشورا پژوهی امام حسین و مقاومت" در جواب به سخنان رفسنجانی گفت: "ما

بقیه در صفحه دوم

کارگران و زحمت‌گشان
زنان و مردان مبارز
ملل تحت ستم برابری‌طلب
نیروها و افراد پیشرو و آزادی‌خواه ایران

جشن نوروز فرا می‌رسد با نغمه‌ی ریزش باران زکھسار و جاری شدن درجویبار؛ با رویش سبزه و گل‌های رنگارنگ در مرغزار؛ با وزش امواج ملایم نسیم بهاری در گندمزار؛ با عطر دم‌کرده‌ی برنج در کشتزار؛ هم راه با ترنم و چهچه‌ی هزارستان شوریده در گلزار، که نوید شروع بهار را سرمی‌دهند. طبیعت از درآشتی سلامی دوباره می‌دهد به همه‌ی انسان‌هایی که برای شادی و بهروزی نسل
بقیه در صفحه دوم

درسی دیگر به ژاندارم بین‌المللی!

چهار سال از تجاوز نظامی امپریالیسم آمریکا و متحدانش به عراق می‌گذرد، چهار سال طاقت فرسا برای مردم عراق، چهار سال مملو از درد و رنج، خون‌ریزی، شکنجه و تجاوز، گرسنگی و بی‌عدالتی، ویرانی و نابودی، دربهدری و فلاکت. از چهار سال پیش که عراقی‌ها تحفه "دمکراسی" را از متجاوزین دریافت کردند، صد‌ها هزار عراقی جان و مال خویش را از کف داده اند تا در مکتب امپریالیسم به شاگردی "دمکراسی جهان آزاد" درآیند و آن را بکار ببندند! گناه عراقی‌ها آن است که نفت دارند، اگر عراقی‌ها نیز فقیر و بی چیز بودند نه کسی

قصد متمدن کردنشان را داشت و نه مشق "دمکراسی" می‌کردند. چهار سال پیش امپریالیسم یانکی به بهانه‌های دروغین و واهی لشگریانش را به قصد تاراج ثروت‌های ملی عراق به جنگ رژیم دیکتاتوری حزب بعث عراق فرستاد. رژیمی که پس از سالها محاصره اقتصادی و نظامی به غایت نا توان گشته بود و قبل از آنکه نیروهای اشغالگر عراق را به تصرف در آورند، از درون از هم پاشیده بود. رژیم صدام علیرغم سازش و همکاری کامل با سازمان ملل و بازرسان آن، به بهانه‌های واهی و سناریوهای ساختگی "داشتن
بقیه در صفحه سوم

به مناسبت ۸ مارس، روز جهانی زن!

" در هر جامعه‌ای، درجه‌ی آزادی زن یک مقیاس طبیعی برای میزان آزادی عمومی است"

(فوریه - سوسیالیست فرانسوی اوایل قرن ۱۹)

۸ مارس، روز جهانی زن، فرا می‌رسد؛ روزی که در آن مشت‌های گره کرده و به هم‌فشرده‌ی زنان و مردان آزادی‌خواه ضد استثمار و ستم، به‌سان پتکی گران بر سر نظام‌های طبقاتی موجود مبتنی بر مردسالاری کوبیده می‌شود؛ روزی که طنین فریادی‌های خشم‌آلود آنان، کاخ‌های
بقیه در صفحه ششم

چاره رنجبران وحدت و تشکیلات است!

تضاد درون ... بقیه از صفحه اول

می‌دانیم از چه چیزی شما عصبانی هستید و علت عصبانیت خودتان را هم نمی‌گوئید. می‌آیند و می‌گویند که این دولت واگذاری نمی‌کند. آنهم کسانی که در زمان خود اجازه نمی‌دادند مردم بقالی داشته باشند و می‌گفتند فروشگاههای زنجیره‌ای دولتی ایجاد شود... و حالا مدعی شده‌اند...

بسیاری از واگذاریها (درگذشته) به صورت قسطی و براساس رابطه بود، به نحوی که کارخانه‌ها با قیمت ارزان واگذار شده‌اند و اکنون کارگران آن کارخانه‌ها بیکار شده و هر روز می‌آیند جلو دفتر ما و مطالبه حق خود می‌کنند. به هر استانی که می‌رویم می‌بینیم ۴ تا ۵ کارخانه در این استانها دچار مشکل شده‌اند. وقتی ریشه‌یابی می‌کنیم، می‌فهمیم که فلان آقا که دوست فلان آقا بوده، این کارخانه یا شرکت را خریده و کارگران کارخانه را دچار مشکل کرده‌است...

کشمکش جالبی است! رفسنجانی به نام "مردم" عوام‌فریبی می‌کند و با چکش قانون حرکت دولت را زیر علامت سوال می‌برد و احمدی نژاد از توزیع "عادلانه"ی درآمدها میان مردم دم می‌زند و از وضعیت بد کارگران صحبت به میان می‌آورد! یکی سنگ "مردم" را به سینه می‌زند و دیگری "مردم و کارگران" را سپر بالای خود می‌کند!

اما در واقعیت‌امر، این منازعه‌ی درون طبقاتی بین جناحهای مختلف حاکم است که باعث می‌شود آنها از این یا آن سیاست دفاع کنند:

رفسنجانی به مثابه نماینده‌ی سرمایه بزرگ که اخیرا توانسته است با بخشی از سرمایه‌های متوسط لیبرال در ایران متحد شود و از بانیان به اجرا درآوردن سیاست تعدیل اقتصادی بانک جهانی و صندوق بین‌المللی پول بوده‌است، از عدم پیشرفت سریع غارت اموال عمومی توسط بخش خصوصی که مبتنی است بر گرفتن وامهای بزرگ از بانکها از طریق رابطه‌ها و از این راه راه فراهم شدن شرایط برای نفوذ سرمایه‌های خارجی در ایران و ادغام تمام و کمال اقتصاد ایران در بازار نئولیبرالیستی امپریالیستی انحصارات فراملی، ناراضی است.

احمدی نژاد هم، به عنوان نماینده‌ی مافیای نظامی - مالی دربرگیرنده‌ی بخشی از سرمایه‌های بزرگ تجاری، سرمایه

بوروکراتیک و سرمایه‌های کوچک(اعم از خرده‌بورژوازی قشر بالا و تاحدی بورژوازی متوسط)، که با شعار "پول نفت بر سر سفره مردم" در انتخابات ریاست جمهوری دوره‌ی نهم، پیروز شد، امروز، به جای موافقت با دادن وامهای بزرگ چند ده میلیارد تومانی به "مردم"، در حد وام دهی یک میلیارد تومانی و یا کمتر، موافقت می‌کند و از این جا است که هم صاحبان سرمایه‌های بزرگ ناراضی اند و هم سرمایه‌داران کوچک می‌خواهند از دست‌یافتن به خوان یغمای گسترده در ایران، تا می‌توانند بهره‌برده و به مقابله با سرمایه‌های بزرگ برخاسته‌اند.

اگر توجه کنیم که اکثریت عظیم ۸۰٪ مردم زیرخط فقر زندگی می‌کنند و دعوای درمیان ۵ تا ۱۰٪ سرمایه‌داران جریان دارد؛ اگر در نظر بگیریم که اقتصاد دانان ایران، خط فقر را در شهرها ارقامی بین ۴۰۰ تا ۵۰۰ هزار تومان برای هر خانواده برآورد می‌نمایند؛ وقتی که می‌بینیم حداقل مزد کارگران در سال آینده ۱۸۳ هزار تومان تعیین شده و در واقعیت، بسیاری از کارگران به مراتب کمتر از این مبلغ دریافت می‌کنند - و تازه به شرطی که مزدشان به موقع پرداخت شود!؛ در زمانی که ۷۰٪ معلمان حقوقی بین ۱۲۰ تا ۲۰۰ هزار تومان در ماه دریافت می‌کنند و بازنشسته‌گان وزارت آموزش و پرورش در ابعاد ۹۸ درصدی زیر خط فقر قرار دارند؛ وقتی که کارگران، معلمان، پرستاران و غیره به خاطر اعتراض به این وضعیت به‌غایت غیرانسانی‌شان، مورد ضرب و شتم و شکنجه قرار گرفته و روانه‌ی زندان می‌شوند؛ روشن می‌گردد که مسئله‌ی جناحهای مختلف حاکم، پُرکردن جیبهای گشاد بزرگ سرمایه‌داران و نیمه گشاد سرمایه‌داران متوسط و کوچک است و نه خدمت به مردم و گشودن گره‌ی از هزاران گره کور آنان که جهنمی از زندگی در ایران برای آنها ساخته‌اند.

در چنین شرایطی است که بار دیگر و در ابعادی وسیع و گسترده‌تر، کارگران و زحمت کشان و کلیه‌ی ستمدیده‌گان جامعه بیش از پیش به‌پا خاسته‌اند و دیگر حاضر نیستند به ستون نگهدارنده‌ی کاخ پوشالی، اما سر به فلک کشیده‌ی غارت و چپاول سرمایه‌داران بزرگ و یا گوشت دم توپ شدن سرمایه‌داران متوسط و کوچک، تبدیل شوند.

جمهوری اسلامی ایران باید برود، جمهوری غیراسلامی حامی سرمایه‌داران، تحت‌هرنامی اعم از لائیک، سکولار و "دموکراتیک" هم

نباید جای گزین آن شوند. زیرا مجددا، در به همان پاشنه‌ی سابق خواهد چرخید. نظام سرمایه‌داری در ایران قادر نبوده و نیست که آزادی، و رفاه اکثریت مردم ایران را فراهم کند و جز افتادن به گرداب سرمایه‌ی جهانی و فرو رفتن و نهایتا غرق شدن کامل در آن، آینده‌ای ندارد.

از هم اکنون باید شعار "تمامی قدرت به دست توده‌های مردم" را فریاد کنیم. باید به عذاب و شکنجه‌ی قرون اعصار حاکمان مدافع مالکیت خصوصی بر وسایل تولید و توزیع، نقطه‌ی پایانی بگذاریم. عصر ما عصر رهائی انسانهای کار و زحمت از استثمار و ستم سرمایه‌داری است. از تشدید تضاد بین حاکمان برای رشد باز هم بیشتر جنبشهای توده‌ای استفاده کنیم و برای برانداختن حاکمیت سرمایه و قطع دخالت دین در امور دولت و مردم، صفوف انقلاب رهائی بخش خود را مستحکم‌تر و گسترده‌تر سازیم. ■

نوروز ... بقیه از صفحه اول

بشر تلاش می‌کنند.

به این سلام لطیف و بزرگوار، جوابی شایسته و سازگار بدهیم و برای بیرون کردن دیو بدسرشت نظام سرمایه‌داری که بهار نشاط و شادابی را از ما سازنده‌گان ایران و جهان ربوده است، بپا خیزیم.

نه بگوئیم به فوران ثروت مستی کاخ نشین و انفجار فقر اکثریت کوخ نشین؛ نه بگوئیم به تصاحب جهانی که سازنده‌ی آن ما هستیم؛

نه بگوئیم به کلان حقوقهای میلیونی و ناچیز مرزدهای بخور و نمیر؛

نه بگوئیم به آزادی مستی استثمارگر و ستمگر در اعمال خشونت و تحقیر اکثریت رنجبر؛

نه بگوئیم به سفره‌های رنگین تر از رنگین و سفره‌های خالی‌تر از بیات‌ترین نان؛ نه بگوئیم به هر چیزی که ضد رفاه و سعادت اکثریت انسانهاست.

در سالی که گذشت، رزم پرشور شما درمقابله با اهریمنان دون صفت حاکم، چنان هراسی به دل آنان افکنده که دیوانه وار به جان مردم افتاده‌اند، تا چند صباح دیگر بر

بقیه در صفحه ۵

پرچم انترناسیونالیسم پرولتاری را برافراشته نگه‌داریم!

درسی دیگر ... بقیه از صفحه اول

سلاح های کشتار جمعی" ، " دست داشتن در عملیات ۱۱ سپتامبر" ، " پشتیبانی از تروریسم بین المللی" و " تهدید امنیت ملی آمریکا" و غیره به عنوان دشمن شماره یک بشریت به جهان معرفی شد و مردم عراق هنوز که هنوز است با مرگ و رنج خویش تاوان این فریب کاری بوش و بلر را باید بپردازند.

امروز آمریکا عراق را در اشغال خود دارد و عملا آن را به کشوری ویرانه و غرق در جنگ داخلی، تبدیل کرده است.

اهداف واقعی حمله و اشغال عراق دارای ابعاد متفاوتی بود. اگر امروز به نتایج این اشغال بنگریم مشاهده می کنیم که متجاوزین و متحدانشان با مشکلات بسیار بزرگ و غیر قابل حلی دست به گریبانند. تنها کشته شدن بیش از سه هزار سرباز آمریکایی و چند صد سرباز اشغالگر از دیگر کشورهای امپریالیستی و اقمارشان، نشانه ای از ناتوانی ارتش مدرن ببر کاغذی است. آمار رسمی تلفات آمریکا و متحدانش به گزارش خبرگزاری آسوشیتدپرس تائید ادعای ماست : "از زمان حمله آمریکا به عراق در مارس ۲۰۰۳ تا کنون سه هزار و ۱۹۵ نفر از آمریکایی های حاضر در عراق، جان خود را در ناآرامی های این کشور از دست داده اند. این گزارش می افزاید : از بین کشته شدگانی که تعداد آنها ذکر شد دو هزار و ۵۲۷ نفر در جریان حملات نظامی کشته شده اند. بر همین اساس، تعداد کشته های انگلیسی در عراق تا شب گذشته به ۱۳۴ نفر، کشته های ایتالیا ۳۳ نفر، اوکراین ۱۸ نفر، لهستان ۱۹ نفر، بلغارستان ۱۳ نفر، اسپانیا ۱۱ نفر، دانمارک ۶ نفر، السالوادور ۵ نفر، اسلواکی ۴ نفر، لتونی ۳ نفر، تایلند، استونی و هلند هر کدام ۲ کشته و استرالیا، مجارستان ، قزاقستان و رومانی هر کدام یک کشته رسید." (۱)

آمار تلفات نظامی آمریکا و متحدانش بسیار بیشتر از این است. از جمله این که این آمار در بر گیرنده تعداد کشته شدگان جاسوس، ماموران امنیتی و اطلاعاتی، وابسته گان غیر نظامی، مبلغین مذهبی و کارکنان و کارمندان شرکت های آمریکایی در عراق، نیست. البته چندین برابر این تعداد نیز معلولان جنگی هستند که هر روز صدای اعتراض آنها در آمریکا علیه بی توجهی به مداوای آنها بلندتر می شود.

آمریکا و شبکه های تبلیغاتی امپریالیستی نظیر فوکس نیوز و دارو دسته صهیونیستی مرداخ و .. در تهاجمی بزرگ از طریق

شبکه های تلویزیونی خویش باز هم بر طبل فریب کارانهی جنگ طلبی خود می کوبند و با قلب واقعیت های روزمره عراق، سعی در القای تصویری وارونه از وضعیت آن می کنند.

بررسی اجمالی از وضعیت عراق قبل از تجاوز آمریکا و پس از آن، موید آن است که متجاوزین عملا در برابر مقاومت استقلال طلبانه و ملی مردم قرار گرفته اند که تا به حال مانع عملی شدن و به سرانجام رسیدن برنامه های نواستعماری آمریکا و متحدانش گشته است.

اگر اهداف آمریکا را در آغاز اشغال عراق به خاطر آوریم، باید اذعان کنیم که متجاوزین تنها در پیشبرد بخش های بسیار کوچکی از نقشه های خود موفق بوده اند.

نفت قصد کنترل و ایجاد فرصت های سود آور برای شرکت های چند ملیتی نفت آمریکایی و اسرائیلی تنها در شمال عراق که دولت دست نشانده به سرکردهگی بارزانی به عنوان مزدور اشغالگران، تا حدودی موفقیت آمیز بوده است. در بقیه مناطق عراق به واسطه مقاومت نظامی مبارزان و جنگ ضد آمریکایی و اسرائیلی کنترل تولید و صدور نفت همچنان با اشکالات جدی مواجه است. آمریکا و متحدانش با فشار بر دولت دست نشاندهی خود در عراق، سعی در تصرف " قانونی" منابع طبیعی و ثروت های ملی مردم عراق را دارند. گزارش روزنامه ایندی پندنت از مقاصد اشغالگران، سندی غیر قابل انکار بر مقاصد استعماری امپریالیستی وسلطه طلبی شرکت های چند ملیتی و نمایندگان " کشور های متمدن" می باشد:

روزنامه ایندی پندنت روز یکشنبه ۷ ژانویه، گزارش از دیدن سندی داد که بر اساس آن بهره برداری از ذخایر نفت عراق، که سومین منبع بزرگ جهان است به کمپانی های خصوصی غربی داده می شود. این سند قرار است به پارلمان دست نشانده رفته و به یک " قانون" تبدیل شود. پیش نویسی که ایندی پندنت دیده است توسط آمریکا نوشته شده است. این پیش نویس راه را برای شرکت هایی مثل BP و Shell و Exxon باز می کند تا با قراردادهای ۳۰ ساله، مثل قرار داد دارسی خودمان، نفت خام عراق را بیرون بکشند. به نوشته ایندی پندنت از ۱۹۷۲ که نفت عراق ملی شده بود، این نخستین بار است که راه شرکت های خصوصی غربی برای چنگ انداختن به نفت عراق به طور کامل باز می شود. ایندی پندنت در این رابطه اشاره ای دارد به گفته ی دیک چنی در سال

۱۹۹۹. (در آن وقت چنی هنوز از مدیران درجه اول هیات رئیسه ی شرکت هالیبورتون بود.) جهان به ۵۰ میلیون بشکه نفت اضافی در روز تا سال ۲۰۱۰ نیاز دارد. " خوب، این نفت را ما از کجا بیآوریم؟ ... خاورمیانه با دوسوم نفت جهان با کمترین هزینه برای تولید، جایی است که نهایتا غنیمت از آنجا بیرون می آید."

روزنامه ایندی پندنت در ادامه نوشت مدیران و تحلیل گران صنعت نفت می گویند این قانون به کمپانی ها اجازه می دهد سه چهارم سودها را در سال های اول به جیب بزنند. آنها ادعا می کنند که این برای بازسازی صنایع نفت عراق بعد از سال ها تحریم و جنگ است. ایندی پندنت ادامه می دهد آن ها این کار را از طریق قراردادهایی به نام قرارداد مشارکت در تولید "production-sharing" PSAs انجام می دهند که در خاورمیانه به شدت غیر عادی است. ایندی پندنت یادآوری می کند در خاورمیانه دو تولید کننده اصلی یعنی دولتهای ایران و سعودی، به مثابه بزرگ ترین تولید کننده گان نفت، کنترل آن را در دست دارند.

ایندی پندنت از قول مخالفان قانون ذکر پده دربالا، نوشته است کشوری مانند عراق که نفت ۹۵ درصد اقتصاد آنرا تشکیل می دهد، به این ترتیب به نحو غیر قابل قبولی حاکمیت خود را از دست می دهد. گرگ موتیت از گروه Platform که در مورد حقوق بشر، محیط زیست و نفت فعال است می گوید عراق به خاطر بی ثباتی کنونی برای ۳۰ سال آینده بهای سنگینی می پردازد. آنها دارند به مقیاس عظیمی می بازند، چون اکنون توان آن را ندارند که قرار داد مناسبی ببندند.

برهمن صالح از عوامل آمریکا در دولت عراق، قرار است این قانون را اعلام کند و خالد صالح از عوامل کرد در حکومت منطقه ای به تمجید از حراج ثروت ملی مردم عراق پرداخته است.

بنا بر گزارش ایندی پندنت کمپانی های عظیم خارجی تیم های خود را برای لابی گری و تاثیر بر قانون به عراق فرستاده اند" (۲)

اهداف استراتژیک

اهداف استراتژیک بلند مدت آمریکا و متحدانش در تجاوز نظامی عراق، بی شک در کنار منافع شرکت های نفتی و تسلیحاتی، از اهمیت غیر قابل انکاری، اگر نه مهمترین دلایل اشغال این

کشور برخوردار بوده است.

با توجه به رشد گرایشات اسلامی و ضد اسرائیلی، پیروزی حماس در انتخابات فلسطین و احتمال دست رسی رژیم ایران به سلاح هسته ای، عدم موفقیت در سرکوب قطعی طالبان در افغانستان، درهم شکستن مقاومت دربرابر اشغال عراق، مشکلات آمریکا در کنترل خلیج فارس - شاه راه نفتی منطقه، و در تحقق استراتژی سلطه بر خاورمیانه بزرگ، به طور جدی افزایش یافته است.

اگر اشغال عراق در ابتدا برای آمریکا گام اصلی و تعیین کننده برای رسیدن به اهداف امپریالیستی اش بود، امروز بر هیچ کس پوشیده نیست که مقاومت داخلی در عراق این محاسبه را در هم ریخته و خود این اشغال به علت گرفتار آمدن "ارتش ظفر نمون" آمریکا در باتلاقی متعفن، راه خلاص شدن از آن را با مخاطره و مشکلات روبهرو کرده است. آمریکا برای برون رفت از این وضعیت، به تلاش های متعددی دست زده که هیچ کدام موفقیت آمیز نبوده و یا حداقل آمریکا را در رسیدن به هدفش یاری نکرده اند.

نصب دولتی ناتوان که از حمایت و پشتیبانی مردم عراق برخوردار نبوده موجب ایجاد عدم امنیت بیشتر در جامعه گشته و نتیجه عکس داده است. رفورم ها و عزل و نصب های عجولانه ی وزرا برای پیشبرد اهداف اشغالگران، نه تنها نتیجه ی مورد نظر آمریکا را ببار نیاورده، بلکه به اعتبار رئیس جمهور و نخست وزیر دست نشانده عراق نیز خدشه وارد آورده و به رشد زد و بند های سیاسی و فساد و رشوه خواری در دولت افزوده و موجب رشد روحیه ی کاسه لیزی و نوکر منشی برای ارباب را غالب کرده است.

در پیش گرفتن سیاست "اختلاف بیانداز و حکومت کن" یا سیاست ایجاد اختلاف در بین مردم عراق از سوی آمریکا و دامن زدن به اختلافات قومی و مذهبی، مرحله جدیدی در سیاست های غیر انسانی آمریکا در این کشور بوده است.

این سیاست توانسته بود کارائی خود را در یوگسلاوی به ثبوت رسانده و آن کشور را پاره پاره کرده و جان میلیون ها انسان را بگیرد. شرایط نگران کننده دولت عراق و اوج گرفتن جنبش مقاومت، آمریکا را به فکر انتقال کانون فشار از روی خودش و متحدانش در عراق (اشغالگران) به سوی مخالفانش یعنی مردم عراق افکند.

عین این سیاست از سوی اسرائیل، متحد آمریکا بر علیه فلسطینی ها به کار گرفته شده بود و به نتایج معینی هم به سود اسرائیل

رسید.

ایجاد اختلافات مابین اعراب اهل تسنن و اعراب شیعه و روغن ریختن بر آتش اختلافات آنان که نتیجه تجاوز و اشغال آمریکا بود، این امید را در دل سیاه بوش و دارودسته اش بیدار کرد که شاید بالا گرفتن این اختلافات موجب مشغول شدن طرف های درگیر در جنگ داخلی، در نهایت موجب تضعیف جبهه مخالفان امپریالیسم گردد. این هم نتیجه ی عکس داده است.

متعاقب این سیاست، آمریکا سعی در ایجاد این تصور مبالغه آمیز کرده که هر آنچه در عراق رخ می دهد و تمامی این فجایع، نتیجه دخالت رژیم ایران و سوریه می باشد. تو گویی این ایران و سوریه اند که با بمب گذاری و انفجار و آدم ربائی و تجاوز... زندگی عراقی ها را سیاه می کنند.

تأثیر غیر قابل انکار ایران بر شیعیان عراق و منافع ایران در طولانی شدن جنگ و درگیری در عراق برای عقب انداختن ساعت حمله احتمالی به ایران، بهانه ی بسیار خوبی شد تا آمریکا سعی در پنهان کردن علت واقعی نا امنی و ویرانی یعنی تجاوز و اشغال عراق توسط خودش کند. نوکران منطقه ای آمریکا مانند رژیم های عربستان و شیخ نشین های خلیج فارس با دلار های نفتی دست به تقویت نیروهای اهل تسنن پرداخته و همگام با سیاست جدید به تقویت القاعده نیز می پردازند.

سیاست ایجاد اختلافات داخلی با وجود آسیب جدی که به ساختار اجتماعی و زندگی انسانی در شهرهای بزرگ عراق وارد کرده نه تنها موجب تضعیف نیروهای ضد آمریکائی نشده، بلکه به گسترش ناامنی دامن زده و بخش هایی از جامعه را که مستقیماً مورد تهدید نبودند نیز به خطر انداخته است. از جمله مسیحیان و دیگر اقلیت های ساکن این کشور را نیز قربانی قهر و خشونت روز افزون نموده است.

از آن پس، هر حرکت اشغال گران موجب عکس العملی غیر قابل پیش بینی در جامعه عراق می شود. آزادی فرماندهان سابق ارتش بعثی بلافاصله به معنی اعلام جنگ به شیعیان تعبیر می شود و اعدام صدام به معنی امتیاز آشکار به کردها و شیعیان بوده و هر اشتباه سیاسی آمریکا در عراق بیشتر به وسیع تر شدن درگیری ها و احساسات ضد امریکائی دامن می زند.

سیاست های نوکان ها در عراق اما برای اهداف بلند مدت تر و مهم تر دیگری نیز طرح ریزی شده است. در محاسبات بین المللی، پا گیری غول اقتصادی و نظامی چین در آسیا و آفریقا، سیاست ناسیونالیستی پوتین در

روسیه و تمایل آشکار اروپای "قدیمی" به سیاست های مستقل از آمریکا، برای جورج بوش فضائی جز عقب نشینی و شکست باقی نمی گذارد.

عواقب یک شکست نظامی و سیاسی قطعی می تواند نتایج غیر قابل پیش بینی برای بزرگ ترین قدرت نظامی جهان باشد، که بدترین آن تقسیم مجدد جهان را می تواند در بر داشته باشد.

سیاست مداران آمریکا به عمق خطراتی که آنان را تهدید می کنند آگاه می شوند. از آن زمان که جورج بوش، مست از پیروزی سهل بر ارتش داغان صدام حسین، در عرشه ناو هواپیمابر پایان جنگ عراق را اعلام کرد تا امروز که به گرفتار شدن در باتلاق عراق اعتراف می کند، تنها ۳،۵ سال می گذرد! و در این مسیر کوتاه و پر از رنج و درد برای مردم عراق سیاست مداران زیادی مانند رامسفلد... قربانی شده اند. امروز رژیم های آدمخواری مانند جمهوری اسلامی و سوریه باید به کمک غول اتمی آنگلو ساکسن بشتابند تا شاید با گاوبندی های سیاسی آبرونی برای آمریکا در عراق خریداری شود.

امروز هیچ عاقلی نمی تواند مدعی شود آمریکا به اهداف خود در خاورمیانه رسیده است. شکست مفتضحانه اسرائیل در لبنان، ناتوانی سیاست های نژادپرستانه و غیر انسانی دولت المرت در بر کناری حماس از دولت فلسطین و نارضایتی از تشکیل وحدت ملی، شل شدن حلقه محاصره اقتصادی حماس توسط کشور های اسکاندیناوی، ناتوانی آشکار آمریکا در سرکوب طالبان و... نتایج مستقیم این سیاست امپریالیستی است.

رشد مبارزات اعتراضی در سراسر جهان علیه اشغال عراق و سیاست های میلیتاریستی - امپریالیستی آمریکا و سقوط محبوبیت حزب جمهوری خواه که موجب شکست نئوکان ها در انتخابات داخلی آمریکا شده، دست و پای جورج بوش را بیش از پیش بسته است. تلاش هر چه سریعتر وی و بدون توجه به آراء کنگره در گسیل بیش از بیست هزار سرباز جدید به عراق، آخرین راه کار وی برای جلوگیری از یک شکست افتضاح آمیز است.

بر اساس نتیجه یک همه پرسی که اخیراً از سوی "بی بی سی" و کانال اول آلمان "آر د" و... در عراق صورت گرفته مردم عراق نه تنها اشغال کشورشان را محکوم می کنند بلکه حتی عامل اصلی خشونت در کشورشان را نیز ارتش اشغالگران می دانند، اکثریت عراقی ها از مبارزه قهرآمیز بر علیه امپریالیسم آمریکا پشتیبانی می کنند.

• ۶۱٪ عراقی ها معتقدند

وضعیت زندگی شخصی آنها نسبت به دوران صدام بدتر شده

- ۷۵٪ از مردم عراق معتقدند وضعیت امنیتی در کشور بسیار ناراضی کننده است.
- ۸۳٪ از عراقی ها حداقل یک بار قربانی قهر و خشونت گشته اند.
- ۴۸٪ معتقدند علت جنگ و خشونت در عراق آمریکا، جورج بوش و دولت عراق است.
- ۹۴٪ خواهان برقراری نظم توسط نیروهای خودی(عراقی) هستند و نه توسط اشغالگران.
- ۸۲٪ اعتمادی به نیروهای اشغالگر ندارند
- ۵۱٪ اعتمادی به دولت عراق ندارند
- ۷۶٪ معتقدند نیروهای اشغالگر بسیار بد عمل کرده اند.

- ۷۸٪ بر اتحاد عراق در یک کشور یک پارچه اصرار می ورزند (۳)

پس از چهار سال آمریکا ویرانه ای عراق باقی گذارده است، از اولین جنگ خلیج که توسط جورج بوش پدر آغار شد تا به حال بیش از یک میلیون نفر در جریان تحریم ۱۲ ساله و جنگ ۴ ساله ی اخیر عراق کشته شده اند و هر روز بر این تعداد افزوده می شود.

برای آنانکه امروز منتظر دست نجات بخش آمریکا در ایران نشسته اند، برای مقایسه ای ساده، بخشی از یک گزارش کوتاه که در سایت روشنگری منتشر شده جلب می کنم: " از وقتی که آمریکایی ها به عراق حمله کرده اند، هر بار که من به عراق می روم چیزهایی می بینم که قبلا ندیده بودم. کودکانی که در زباله ها جستجو می کنند تا غذایی پیدا کنند. حالا کودک ربایی به تجارت پررونقی تبدیل شده است. آن ها را می فروشند و به روسپی خانه های پدوفیل ها صادر می کنند. در آخرین سفرم چیزی دیدم که قبلا هیچ وقت و هرگز و هرگز در عراق ندیده بودم: کودکانی با جوش های سرخ دور دهان شان... حتی این هم بدترین چیزی نیست که دیده ام.

در کاروان های پناهندگی به طور روتین، تعدادی از این کودکان را از خیابان جمع می کنند و در ماشین کاروان یا در زیر زمین مساجد زندانی می کنند تا دوره ترک عادت را بگذرانند. تعدادی از آن ها در این

دوره می میرند زیرا ضعیف تر از آن هستند که بتوانند عوارض این دوره را تحمل کنند.

(۱) - خبرگزاری مهر به نقل از آسوشیند پرس

(۲) - با آنها هرکاری می خواهید می توانید بکنید... هرکاری- نقل از روشنگری

(۳) - http://www.tagesschau.de/thema/0,1186,OID6520456_NAV_REF,00.html

توانند چنین درخواستی داشته باشند. نه، همه ی آن ها از او می خواستند که: " لطفا آنها را بگیر، بلکه غذایی به آن ها برسد." نمی توانم وصف کنم وقتی پسرم تعریف می کرد چقدر آرزو داشت خواهش آن ها را عملی کند. من و مادرش در هم شکسته شده بودیم. یک بار یک زن جوان بیوه خود را به او رسانده و درخواست می کرد دختر ۸ ساله و پسر ۷ ساله اش را بگیرد:

"آن ها بچه های خیلی خوبی هستند. خیلی قشنگ اند"

مکت: "آن ها بچه های خوبی هستند. خیلی مطیع اند"

مکت: "آن ها را بگیر، به آن ها غذا بده، آن ها خیلی مطیع اند. آن ها هر کاری که بخواهی می کنند."

مکت، و بعد زیرلبی:

"هرکاری"

حتی در دوره صدام و زیر تحریم هم ما به اندازه کافی غذا برای خوردن داشتیم. این که طی یک دوره سه ساله موفق شدند حتی بدتر از آن غول خونخوار عمل کنند، موفق شدند در یک دوره سه ساله بخش بزرگی از جمعیت را به تغذیه ناکافی خیریه وابسته کنند، موفق شدند تعداد عظیمی را به سطحی از گرسنگی سقوط دهند تا حدی که بچه ها برای به دست آوردن غذا بمیرند، و به سطحی که پدران و مادران تلاش کنند فرزندان خود را بفروشند، بیشرمی و توحش منحصر به فردی را به نمایش میگذارد... // (۲)

آری هدیه ی "دموکراتیک" امپریالیسم برای مردم خاورمیانه جز این نمی تواند باشد. خروج بی قید و شرط فوری ارتشهای متجاوز از عراق، تنها راه برای فراهم شدن شرایط جهت تغییر این وضعیت فلاکت بار است. ۱۹ مارس ۲۰۰۷ - مجید افسر



نوروز ... بقیه از صفحه دوم

مسند قدرت تکیه رنند. رزمتان پیروز باد و مشت های گره کرده تان بر کاخ پوشالی حاکمان کوبنده تر!

اما غارتگران جهانی نیز از این رزم به وحشت افتاده اند و برای به انقیاد در آوردن مان، تدارک تحریم و جنگ دیگری می بینند. این تحریم علیه ما است. این جنگ هم، جنگ عادلانه ی ما نیست.

نه به تحریم و به جنگ تجاوزکارانه بگوئیم! ما عراقی دیگر در ایران نمی خواهیم!

اما باوجود تمامی این ناملایمات، به بهار سلامی دیگر بدهیم و باهم عهد ببندیم تا از پای در آوردن دیو مستبد و استثمارگر حاکم بر ایران، یکدم از پای ننشینیم.

نوروزتان پیروز باد!
هر روزتان نوروز باد!

۲۰ اسفند ۱۳۸۵- حزب رنجبران ایران

آینه روز



<http://www.ayenehrooz.de>

خروج بی قید و شرط ارتشهای امپریالیستی از خاورمیانه!

عقب افتاده و بدتر از همه درکشور هائی نظیر ایران که حاکمیت دین بردولت برقرار است، حرفی مفت و توخالی می باشد. در این کشورها سرکوب زنان اصل اساسی حاکمیت را تشکیل می دهد.

در ایران زنان نه تنها حق راهیابی به بازارهای استثمار کارمزدی را به حکم مردسالاری، به مراتب کمتر از مردان دارند، بلکه در مورد انانی هم که به این جهنم سوزان پا می گذارند، تبعیض و نابرابری عظیمی تحمل می شود: باید تن به کار نیمه وقت بدهند؛ باید در مقابل کار برابر با مردان، مزد نابرابر دریافت کنند؛ باید برای گرفتن کار بعضا به امیال جنسی کارفرمایان لیبک گویند؛ باید در محیط کار مورد آزار و اذیت همکاران مرد قرار گیرند و لحظه ای نتوانند در آرامشی که حق هرانسان است به کار و زندهگی بپردازند.

در عرصه ای اجتماع و خانه نیز به حکم مردسالاری، روزانه و به طور مستمر دهها و صدها نمونه ای تجاوز به حق زنان صورت می گیرد: تحمل حجاب اجباری، جداکردن زنان و مردان در عرصه های مختلف اجتماعی، دید تحقیر آمیز انسان درجه ۲ و ضعیفه داشتن نسبت به زنان، سنگسار، عدم حق کنترل زنان بر بدن خویش و غیره و غیره.

وقتی که درکشورهای سرمایه داری طی بیش از دو قرن حاکمیت سرمایه داران و دهها سال حاکمیت احزاب سوسیال دموکرات، زنان هنوز از حقوق برابر با مردان برخوردار نیستند، افرادی که رفرمهای لیبرالی در ایران را راه حل رهائی زنان قلمداد می کنند، در کوتاه بینی حقیری گرفتار بوده و شیپور را از سرگشادش می زنند.

حزب رنجبران ایران از هر خواست به حق ولو کوچک زنان ایران دفاع می کند. اما نباید فراموش کرد که این خواست باید به مثابه جزئی از مبارزه ی بزرگ زنان برای رهائی کامل شان از استثمار و ستم طبقاتی و مردسالاری در نظر گرفته شود. به همین علت دید رفرمیسم اسلامی و لیبرالی داشتن نسبت به خواستهای زنان، کشاندن مبارزات رهائی بخش آنان به انحراف و نهایتا تسلیم به وضع موجود می باشد.

گره خوردن مبارزات رهائی بخش زنان با مبارزات کل طبقات تحت استثمار و ستم در ایران از یک سو و تجربه ی جهانی ۳۰۰ ساله ی نظام سرمایه داری در عدم تحقق آزادی و برابری زنان در عرصه ی اجتماعی با مردان از سوی دیگر، نشان می دهند که

زنان ایران باید مبارزه ی رهائی بخش خود را با مبارزه ی طبقه ی کارگر در ایران و جهان پیوند داده و درکارزار جهانی علیه نظام سرکایه داری وسیعا شرکت کنند. در این مبارزه، فعالان زن، به امید موهبتهای رژیم و لیبرالهای ایران و صدقه های امپریالیسم برای رهائی شان هرگز نباید دل خوش کنند.

هم اکنون کشورما درآستانه ی تحریم اقتصادی و جنگ تجاوزکارانه ی احتمالی خانمان سوزی قرار گرفته است. کیست که نداند چه با اعمال تحریم و چه در صورت بروز جنگ، زنان و کودکان بزرگترین قربانیان آنها خواهند شد. رژیم جمهوری اسلامی در شرایطی که دربحران سختی دستوپا می زند، با تمام وجود می کوشد تا از این حرکتهای مداخله گرایانه و تجاوزکارانه ی امپریالیستی، سوء استفاده کرده و از طریق اعمال فشار باز هم بیشتر به مردم و به ویژه زنان، به حیات خود تداوم بخشد.

سرنوشت رهائی زنان ایران با سرنوشت طبقه ی کارگر و دیگر زحمتکشان گره خورده است. پس بهپا خیزیم و ۸ مارس را به روز همبستهگی جنبش رهائی بخش زنان با جنبش کارگری در ایران و جهان و در مخالفت با تحریم و تجاوز امپریالیستی و بالاخره مبارزه برای پایان دادن به حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی حامی سرمایه داران، تبدیل کنیم.

۸ مارس، روز جهانی زن را گرامی بداریم!

نه به جنگ، نه به تحریم، مرگ بر امپریالیسم!

زندهباد آزادی، زندهباد سوسیالیسم!

حزب رنجبران ایران - ۱۰ اسفند ۱۳۸۵

بقیه از صفحه ۱۲

و آنکه گوید به شب نبیند چشم روی خورشید عالم آرا را
منصفی را که گفت می بینیم
درپس شب طلوع نورفردا را
* * *

روستایی ملول شد چو شنید
آن سخن های وحشت افزا را
نظر انداخت سوی شهری، گفت
دست بردار از سرم یارا
اگر از بهر دفن ما کنند
معبری این چنین مصفا را
پس برای چه کار ساخته اند
در ره قم بهشت زهرا را
گفت آنجا برای "نیکان" است
نیست جایی در آن مکان ما را!

شوریده دل - اسفند ۱۳۸۵

بناشده بر دریائی از خون درمیدانهای استثمار و ستم کارمزدی و قهرمردسالاری را، به لرزه درمی آورد.

به استقبال این روز فرخنده برویم و صفوف مبارزاتی مان را برای روبیدن نظامهای طبقاتی مردسالار، متحدتر و متشکلتر سازیم!

روزی نیست که اخبار مربوط به استثمار و ستم بر زنان، کشتار و تجاوز بی رحمانه به آنان در رسانه های سراسر جهان انعکاس نیابد و حاکمان با نیشخندی مملو از بی تفاوتی به آن ننگرند.

در پیش رفته ترین کشور سرمایه داری - سوئد - درآمد سالانه ی زنان درمقایسه با مردان به طور متوسط ۳۰٪ کمتر بوده و افزایش حقوق سالانه ی مردان نسبت به زنان، به طور متوسط ۳۵٪ بیشتر است. امری که نشان می دهد به علت مردسالاری، شکاف بین درآمد زنان با مردان در "دموکراسی های سرمایه های انحصاری فراملی درحال ازدیاد می باشد.

کنتککاری، تجاوز به عنف، قتل زنان و دختران جوان و نوجوان، فحشاء و وجود خانه های امن برای دختران و زنان فراری از خانه، درشهرهای بزرگ، لکه های ننگی هستند بر دامن نظام ناعادلانه ی سرمایه داری که خود را "تمدن" قلمداد می کنند. تمدنی که در مراحل اولیه اش با دقت بی نظیری توسط سوسیالیستهای آزادی خواه چنین تصویر شد:

"نظام اجتماعی دوره تمدن هر عمل زشتی را که بربریت به شکل ساده ای مرتکب می شد، به یک شیوه ی زندهگی مبهم، دوپهل و مزورانه تبدیل می کند". فوریه

وقتی که در پیش رفته ترین نمونه های "تمدن" و "دموکراسی" بورژوائی، با زنان چنین رفتارهایی صورت می گیرد، صحبت کردن از کسب و یا وجود حقوق زنان درکشورهای

www.ranjbaran.org



نقد کمونیستی... بقیه از صفحه آخر

می‌کردند و نقش و جایگاهی استراتژیک به نقش این طبقه می‌دادند. (تکیه از ما است) حال آنکه مائوتسهدون بوضوح در آثارش تاکید کرد که نباید انتظار داشت که همواره این طبقه در انقلاب شرکت جوید و یا اینکه طبقه کارگر باید به دنبال اتحادی استراتژیک با این طبقه باشد.

و آن‌گاه برای مستدل نشان دادن این "انحراف راست روانه"، از نوشته‌های ما در قرن کنونی مثال آورده و ادامه می‌دهد:

"یک نمونه از این برخورد را می‌توان در مقاله‌ای در "رنجبر" - ارگان مرکزی حزب رنجبران ایران - شماره ۱۷، شهریورماه ۱۳۸۵، مشاهده کرد. این مقاله به مناسبت صدمین سالگرد انقلاب مشروطه نگاشته شده. قصد آن این است که تاکید کند که دیگر بورژوازی لیبرال نقشی در انقلاب ندارد و به همین دلیل انقلاب ایران سوسیالیستی است." (تاکید از ما است)

نویسنده سپس بخشهای بریده بریده مورد دلخواهش از مقاله "رنجبر" را برای انتقاد کردن بیرون کشیده و اضافه می‌کند:

"نویسنده آگاهانه انقلاب دموکراتیک نوین چین را از صحنه تاریخ انقلابات بورژوا دموکراتیک حذف می‌کند و بطور ضمنی از آن به عنوان یک انقلاب روبنایی نام می‌برد. (تکیه از ما است). آنهم انقلابی که طی مدت زمان نسبتاً فشرده و کوتاهی عظیمترین تغییرات زیربنایی را از طریق بازتوزیع زمین (به عنوان ابزار اصلی تولید در چین آن زمان) انجام داد، که در تاریخ انقلاب دموکراتیک سابقه نداشته است.

بجز نوشته هایی که با امضای تحریریه منتشر می گردد و بیانگر نظرات حزب رنجبران ایران می باشد، دیگر نوشته های مندرج در نشریه رنجبر به امضا های فردی است و مسئولیت آنها با نویسندگانشان می باشد.

سوسیالیستی خواندن مرحله انقلاب ایران مشکلی را حل نمی‌کند. مشکل ادامه و کاربست یک متولوژی غلط است. یعنی کماکان پافشاری بر پایه همان درک راست روانه از بحثهای مائوتسهدون در رابطه با تدوین مرحله انقلاب در کشورهای تحت سلطه بر پایه نقشی که بورژوازی ایفا می‌کند. نه به قول مائوتسهدون بر پایه دشمنان عمده و نیروی عمده انقلاب. بامنطق وارونه و غلط نمیتوان انتظار نتیجه گیری صحیح داشت." (تکیه‌ها از ما است)

آیا نویسنده مقاله "حقیقت" که مدعی است ما برخورد راست روانه به اندیشه‌ی مائو داشته و داریم قبول دارد که بر اساس اندیشه‌ی مائو در رابطه با انقلاب بورژوا دموکراتیک در کشورهای نیمه مستعمره - نیمه فئودال، مضمون عمده این انقلاب، انقلاب ارضی است که به آزادسازی دهقانان از استثمار و ستم فئودالی منجر می شود که در صورت قرارداشتن رهبری این انقلاب در دست بورژوازی، دهقانان به عرصه‌ی استثمار کارمزدی و ستم ناشی از آن کشیده می شوند. درحالی که در شرایط جدید تاریخی پس از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ و به وجود آمدن قطب سوسیالیستی در جهان و ضعف بورژوازی ملی در این کشورها، چنانچه پرولتاریا به رهبری حزب کمونیست بتواند در راس این انقلاب قرار بگیرد، در جریان و پس از پیروزی انقلاب، دهقانان صاحب زمین شده و همراه پرولتاریا و به مثابه متحد مطمئن آن، در انقلاب سوسیالیستی و ساختمان سوسیالیسم نیز شرکت می‌کنند؟

آیا نویسنده قبول دارد که نیروی عمده انقلاب دموکراتیک نوین که تحت رهبری پرولتاریا صورت می‌گیرد، دهقانان هستند؟

آیا نویسنده قبول دارد که شکل عمده مبارزه در کشوری نیمه مستعمره - نیمه فئودال، جنگ توده‌ای و ایجاد ارتش توده‌ای به مثابه بازوی مطمئن انقلاب تحت رهبری حزب کمونیست، است؟

آیا نویسنده قبول دارد که در چنین کشوری، بورژوازی ملی تا حد و زمان معینی در انقلاب ضد امپریالیستی و ضد فئودالی شرکت می‌کند و لذا از دوستان ناپایدار و غیرمطمئن انقلاب می باشد. مع الوصف تشکیل جبهه متحدی با آن و با دیگر اقشار خرده‌بورژوازی، یکی از سلاحهای سیاسی اساسی در پیش برد جنگ انقلابی علیه امپریالیسم و فئودالیسم می باشد؟

اگر نویسنده‌ی مذکور این مقولات را قبول دارد و قبول دارد که چکیده نظرات مائو در رابطه با انقلاب دموکراتیک نوین می‌باشند، پس بهتر است به خود زحمت داده و آنچه

را که سازمان انقلابی (قبل از انقلاب بهمن ۱۳۵۷) و حزب رنجبران ایران (بعد از این انقلاب)، در مورد مسائل انقلاب دموکراتیک نوین گفته‌اند، خوانده و نقد خود را مجدداً بنویسد:

* - در "توده" - ارگان سازمان انقلابی - شماره ۱۰، مهرماه ۱۳۴۷ طی مقاله‌ای به نام "تحت لوای مارکسیسم - لنینیسم - اندیشه مائوتسه دون به پیش" (دو سال قبل از آن که "سازمان انقلابیون کمونیست" که سازمان مادر اتحادیه کمونیستها و حزب کمونیست م

ل - م. بود، به وجود بیاید)، می خوانیم: "انقلاب ایران، انقلاب دموکراتیک نوین توده‌های خلق علیه فئودالیسم، امپریالیسم و بوروکراتیسم تحت رهبری پرولتاریا می‌باشد. این انقلابی است طولانی که شکل عمده‌ی آن مبارزه مسلحانه است، مبارزه‌ای که عرصه‌ی عمده آن مناطق وسیع روستا بوده و نیروی عمده آن را دهقانان تشکیل می‌دهند. انقلاب مسلحانه تحت رهبری حزب پیشرو پرولتاریا انجام می‌گیرد... که دو سلاح عمده در مبارزه ارتش انقلابی و جبهه واحد را بوجود می‌آورد..."

* - در "توده شماره ۱۱ - آبان ۱۳۴۷، در مقاله اندیشه مائوتسه دون و انقلاب عظیم فرهنگی پرولتاریائی آمده است:

"پس از ایجاد حزب کمونیست چین در هر مرحله از رشد مبارزه طبقاتی در جامعه چین مبارزه‌ای سخت، بغرنج، آشکار و پنهان میان دو خط کاملاً متضاد در درون این حزب بوجود آمد: یک خط معتقد بود که انقلاب چین باید به رهبری پرولتاریا باشد. باید اول انقلاب دموکراتیک نوین را بسرانجام رسانید و پس از پیروزی کامل در این مرحله از انقلاب به مرحله انقلاب سوسیالیستی وارد شد. باید از قانونمندی رشد ناموزون انقلاب در چین پیروی کرد... باید پس از استقرار دیکتاتوری پرولتاریا انقلاب را تا به آخر ادامه داد... این خط انقلابی پرولتاریائی توسط مائو از اول دنبال شد و هم اکنون او این خط را در چین نمایندگی می‌کند.

"خط دیگر معتقد بود که در انقلاب چین رهبری پرولتاریا ضروری نیست. بجای انقلاب راه رفرمیسم را در پیش گرفت. راه محاصره شهرها از طریق دهات را رد می‌کرد و راه پیروزی سریع و قیام شهری را پیش می‌گذاشت. در مرحله سوسیالیسم مخالف ... دیکتاتوری پرولتاریا بود و راهی را عرضه می‌کرد که انتهایش احیاء و استقرار سرمایه‌داری بود."

* - در "توده" شماره ۱۲ -

فروردین ۱۳۴۸، در مقاله‌ای تحت عنوان "ایجاد حزب طبقه کارگر، وظیفه مرکزی مارکسیست - لنینیستهای ایران" آمده است:

"اول - راه انقلاب جنگ توده‌ای است. یعنی مبارزه مسلحانه‌ای که پرولتاریا رهبر و دهقانان نیروی عمده آن را تشکیل می دهند..."

دوم - تشکیل جبهه وسیع متحد ملی و دموکراتیک از کلیه طبقات و نیروهای انقلابی تحت رهبری طبقه کارگر... حل صحیح مناسبات با بورژوازی ملی که در این مرحله با خصلت دوگانه و ویژه خود در انقلاب شرکت می‌کند...

رهبری حزب توده نه تنها در عمل به دنباله روی از بورژوازی برخاست، بلکه در جزوه ۲۸ مرداد با تصویب اکثریت هیئت اجرائیه... آنها توجیه کردند که چون انقلاب ایران در مرحله دموکراتیک است، پس گویا رهبری انقلاب باید در دست بورژوازی باشد."

* - در "توده" شماره ۱۵ - شهریور ۱۳۴۸، در جمع‌بندی از جنبش کمونیستی ایران (بخش اول) می‌خوانیم:

"چنانچه در مراحل مختلف انقلاب گیلان دیدیم، تزلزل و دوگانگی بورژوازی در جریان آن در وجود رهبری (قیام) جنگل چندین بار بظهور پیوست که... خیانت به انقلاب را هنگامی که احتمال کامیابی کمونیستها می رفت بر مبارزه علیه ارتجاع و امپریالیسم ترجیح داد."

* - در "توده" شماره ۲۱ - ۲۱ مرداد ۱۳۵۰، در جمع‌بندی از جنبش کمونیستی (بخش دوم)، آمده است:

"بورژوازی ملی همچنین در سالهای بعد از انقلاب مشروطیت نشان داد که تنها زمانی حاضر به مبارزه است که از ضربات سرمایه خارجی و ستم مرتجعین داخلی رنج ببرد. از طرف دیگر چنانچه پرولتاریا و توده‌های زحمتکش متهورانه در انقلاب شرکت کنند و او منافع خود را در خطر ببیند از انقلاب روی برمی‌گرداند."

* - برای جلوگیری از طولانی شدن مطلب به ذکر یک نقل قول دیگر قبل از انقلاب بهمن بسنده می‌کنیم.

در ماهنامه "ستاره سرخ" - شماره ۶۰، سال هفتم، بهمن ۱۳۵۵ تحت عنوان "اوضاعی عالی و رژیم در مانده" می‌خوانیم:

"طبق تجربه، بهنگام اوجگیری جنبش توده‌ها، اقشار بینابینی دچار تزلزل نسبت به انقلاب میشوند. چنانچه انقلابیون سیاست صحیحی را نسبت به آنها در پیش نگیرند، احتمال چرخش آنها زیاد است."

* - پس از پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی و ضداستبدادی بهمن که انقلابی روبنایی بود و رهبری آن به‌دست بورژوازی متوسط و خرده‌بورژوازی با پرچم مذهبی افتاد، سازمان انقلابی علارغم این‌که تحت عنوان "خطر دوا بر قدرت" در تجاوز به ایران، به حمایت از رژیم جمهوری اسلامی پرداخت، در مقابل "پیروزی انقلاب ضدامپریالیستی و ضداستبدادی به رهبری امام خمینی" کرنش نشان داد و دچار اپورتونیزم راست و توهم آفرینی در میان توده‌های مردم شد، مع‌الوصف در رابطه با ماهیت متزلزل بورژوازی متوسط شکی نداشته و در "ستاره سرخ" - ارگان تئوریک - سیاسی سازمان انقلابی - دوره سوم - شماره ۲، مرداد ۱۳۵۸، در مقاله "اوضاع کنونی و وظایف ما" آن را یک بار دیگر مطرح ساخت:

"چرا مسئولین روی اتحاد بزرگ ملی مثل قبل از انقلاب پافشاری نکردند. چرا بجای تاکید روی جوانب مشترک و مثبت نیروهای انقلابی و ضدامپریالیستی روی جوانب مورد اختلاف و منفی انگشت گذارده‌اند. و بالاخره چرا سیاست انحصارطلبانه را در پیش گرفتند. جواب ساده این است که این امر از ماهیت طبقاتی بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی ناشی می‌شود. در مرحله کنونی تاریخ کشور ما دیگر آنها رسالت رهبری انقلاب دموکراتیک ملی را تا به آخر از دست داده و بالاچار دیر یا زود سیاست اشتباه آمیزی را در پیش می‌گیرند."

* - و بالاخره در "رنجبر" - دوره دوم - شماره‌های ۴ و ۵، شهریور و آذر ۱۳۶۵ - روی ضرورت "حفظ صف مستقل پرولتاریا در جبهه متحد و رد همه چیز از طریق جبهه" و استفاده از تاکتیک جبهه متحد به مثابه سلاحی در دست حزب کمونیست "برای سازمان دادن و متحد کردن میلیونها میلیون مردم و..." پافشاری نمود و تاکید کرد که "تشکیل یا برهم زدن همکاریها و یا جبهه متحد جواب به یک ضرورت عینی است... جبهه متحد دموکراتیک و انقلابی به مثابه سلاحی تاکتیکی به خاطر نیاز پراتیک انقلابی پرولتاریا به رشد و گسترش، از دیر باز مطرح شده‌است" و یا "مارکسیستهای راستین معتقدند که در عصر امپریالیسم و انقلابات پرولتری، بورژوازی و خرده‌بورژوازی دیگر رسالت هدایت انقلابهای دموکراتیک را ندارند و اگر اقلاری از آنها به دلیل منافع خاصی که دارند حاضر به شرکت در انقلاب می‌باشند، این شرکت دامنه محدود و گذرا دارد."

این نقل قولها که در فاصله زمانی حدود

۲۰ سال به طور مستمری تکرار شده‌اند، بی‌جا بودن ادعای نویسنده‌ی مقاله "حقیقت" را - تا آن‌جا که مربوط به برخورد راست روانه ما به اندیشه‌ی مائوتسه‌دون در قرن گذشته می شود - نشان می‌دهد. اما مقاله نویس "حقیقت" ممکن است ادعا کند که ما نه در گذشته، بلکه اکنون و در قرن ۲۱، درکی "راست روانه" از اندیشه مائوتسه‌دون داریم.

این ادعا را از نزدیک باهم بررسی کنیم تا ببینیم که حق به جانب کیست؟:

مقدمتا باید تاکید کنیم که سازمان انقلابی و سپس حزب رنجبران ایران در قرن گذشته با برخوردی دگماتیستی به اندیشه مائوتسه‌دون و این‌که "بدون بررسی و تحقیق حق حرف زدن نیست"، نتوانستند آن را به‌درستی با شرایط مشخص جامعه‌ی ایران تلفیق دهند و دفاع از آن را به‌طرزی اصولی پیش ببرند. این امر اساسا ناشی از عدم شناخت دقیق آنها از جامعه و تغییرات حاصل از ضربه خوردن مناسبات استثماری فئودالی، به‌علت دخالت امپریالیستی و بالاخره نیاندیشیدن با مغز خود در ایران بود. در نتیجه‌ی به‌دنباله روی کورکورانه از نظرات مانو و حزب کمونیست چین افتادند. باوجود تاکید مکرر در مکرر رفقای چینی درباره‌ی آنکه "آنچه آنها می‌گویند در رابطه با تجربه‌ی مشخص انقلاب چین است و کمونیستهای هر کشور باید قانونمندیهای انقلاب خود را خود با بررسی مشخص اوضاع کشور خود بیابند"، سازمان انقلابی به کپی‌برداری از انقلاب چین در ایران ادامه داد.

گرچه در نیمه‌ی اول دهه‌ی ۱۳۵۰ - رهبری سازمان انقلابی ۱۰ سال پس از تاسیس آن، به علت انتقال به ایران، روند غالب شدن مناسبات سرمایه‌داری و در عین حال برخورد انتقادی به سیاست خارجی جمهوری توده‌ای چین را (که بعدا تئوری سه‌جهان نامیده‌شد) جمع‌بندی نمود و چنانچه بخش خارج کشور سازمان که بخش عمده‌ی آن نیز بود، به این جمع‌بندی گردن می‌گذاشت، پس از پیروزی انقلاب، اوضاع آن می‌توانست به گونه‌ای دیگر رقم بخورد، اما بخش خارج سازمان انقلابی با سرسختی به دنباله روی و کپی برداری از انقلاب چین، ادامه داد. بدین ترتیب، سازمان انقلابی در یک بزنگاه تاریخی، ابتکار عمل را، در تلاش برای پیوند و هدایت طبقات انقلابی، از دست داد.

و اما در مقاله‌ی مورد نظر "رنجبر" شماره ۱۷، نویسنده‌ی آن، با تاکید بر این‌که در ۱۰۰ سال اخیر در ایران انقلابات

روبنایی تحت رهبری بورژوازی

تحت سلطه و عقب مانده به دلیل ضعف بورژوازی (و در فقدان رهبری پرولتری)، انقلابات سیاسی می‌توانند صورت گیرند، بدون این‌که جابه‌جائی رادیکال طبقاتی در آنها به‌وجود آید.

۳- کلا در انقلابات بورژوا دموکراتیک، چنانچه رهبری در دست پرولتاریا باشد، با پیروزی انقلاب دموکراتیک، گذار به سوسیالیسم بلافاصله شروع می‌شود.

آنچه که در انقلابات بورژوا دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا اهمیت دارد، همین گذار بلاواسطه از یک مرحله به مرحله دیگر انقلاب است و نه نام نوین گذاشتن یا نگذاشتن در پشت سر انقلاب دموکراتیک که ما هیچ رزروی در استفاده از آن نداشته و نداریم و با داشتن این دیدگاه در گذشته، درک تروتسکیستی انقلاب یک مرحله‌ای را نقد کرده‌ایم.

به‌هر صورت، اگر نام نبرد از انقلاب دموکراتیک نوین، باعث آزردگی خاطر حساس نویسنده "حقیقت" شده‌است، معذرت می‌خواهیم. قصد ما در آن مقاله برجسته‌کردن ماهیت انقلابات بورژوا دموکراتیک بود، یعنی رهائی دهقانان از استثمار و ستم فئودالیسم (و امپریالیسم در شرایط کنونی). اما متهم کردن ما توسط وی دایر بر این که انقلاب دموکراتیک نوین را "بطور ضمنی در سطح انقلابات روبنائی بورژوا دموکراتیک" آورده‌ایم، بهتانی است. زننده و مخرب! که زبیده‌ی کمونیست‌ها نیست. زیرا اگر چنین قصدی بود، نکته ۳ ذکر شده در بالا ضرورتی نداشت آورده‌شود، چون که در نکته‌ی ۱ و ۲ حق مطلب ادا شده‌بود.

و بالاخره:

حال سوالی که مطرح می‌شود این است که چه کسی از تئوری کمونیسم علمی و از جمله اندیشه‌ی مائوتسه دون دفاع می‌کند؟ و آیا حزب کمونیست ایران (م - ل - م.) متولی دفاع از اندیشه مائو است، یا نه؟

به نظر ما، کسی می‌تواند به معنای واقعی کلمه مدعی دفاع از کمونیسم علمی و از جمله از اندیشه‌ی مائوتسه‌دون به طرز صحیح و انقلابی باشد که آن را با شرایط مشخص جامعه خود و جهان به‌درستی تلفیق دهد و پیوند فشرده‌ای را با طبقه‌ی کارگر و جنبش‌های کارگری و توده‌ای برقرار سازد و انقلاب را در کشور خود به پیش هدایت کند. اگر غیر از این باشد هم باید نقطه نظر مارکس در رابطه با پرآکسیس را زیر علامت سوال برد و هم استادان دانش‌گاه‌های بورژوائی را بهترین مفسران کمونیسم علمی دانست!

لنین با تلفیق مارکسیسم با شرایط

جامعه روسیه بود که توانست اولاً

دموکراتیک بودن مرحله‌ی انقلاب ایران، نیز مورد نقد قرار گرفته و تاکید شده‌است که در عصر انحصارات فراملی، این بورژوازی در ایران نمی‌تواند با پرولتاریا در مبارزه علیه سرمایه بزرگ داخلی و جهانی متحد شود. این واقعیت هیچ ربطی به سوسیالیستی بودن مرحله‌ی انقلاب ندارد. زیرا با رشد و غالب شدن مناسبات تولیدی بورژوائی در ایران، تاریخ مصرف انقلاب بورژوا دموکراتیک در ایران، ولو تحت رهبری پرولتاریا، به‌پایان رسیده است.

بنابراین، همان‌طور که در بالا اشاره کردیم، ما سوسیالیستی بودن مرحله‌ی انقلاب ایران را نه صرفاً از برخورد بورژوازی لیبرال به انقلاب، بلکه از تجزیه و تحلیل وضعیت طبقاتی جامعه‌ی ایران و تغییرات زیربنائی آن بیرون کشیده‌ایم.

اتهام دیگر نویسنده مقاله در "حقیقت" این است که نویسنده‌ی مقاله "رنجبر"، "آگاهانه انقلاب دموکراتیک نوین چین را از صحنه تاریخ انقلابات دموکراتیک حذف می‌کند و بطور ضمنی از آن به‌عنوان یک انقلاب روبنائی نام می‌برد".

ما در مقاله‌ای که مورد نقد مقاله نویس "حقیقت" است، چه گفته‌ایم:

"از نظر تاریخی طی دوسه قرن اخیر ما با دو انقلاب زیر بنائی (انقلابات بورژوا دموکراتیک کلاسیک و انقلابات سوسیالیستی) روبه‌رو بوده‌ایم که طبقه‌ای را جای‌گزین طبقه‌ی دیگر نموده‌اند. اما به دلیل مداخلات امپریالیستی در امور کشورهای جهان سوم، انقلابات سیاسی روبنائی (ضداستعماری و دموکراتیک) صورت گرفته‌اند. در انقلابات بورژوا - دموکراتیک توده‌های مردم تحت رهبری بورژوازی و یا پرولتاریا، نظام‌های فئودالی و یا نیمه فئودالی را برانداخته و نظام سرمایه‌داری و یا سوسیالیستی را بنا نهادند. هدف عمده عبارت بود از درآوردن توده عظیم دهقانان از زیر بار استثمار و ستم فئودالی. اما در انقلابات روبنائی... جابه‌جائی بلاواسطه‌ی طبقاتی طبقات متخاصم صورت نگرفت".

اگر نویسنده مقاله "حقیقت" باچشمانی باز به مقاله‌ی "رنجبر" نگاه می‌کرد، متوجه می‌شد که ما سه مقوله‌ی مختلف را در این بخش مطرح کرده‌ایم:

۱- انقلابات کلاسیک بورژوا دموکراتیک و سوسیالیستی: در اولی بورژوازی، نظام فئودالیته را ساقط کرده و نظام بورژوائی را برپا داشت. در حالی که در دومی پرولتاریا نظام سرمایه داری را سرنگون ساخته و نظام سوسیالیستی را بنا می‌نهد.

۲- در کشورهای مستعمره، نیمه مستعمره،

و همچنین رفرم‌های مختلفی از بالا و تحت مداخله‌ی امپریالیست‌ها، صورت گرفتند، که نتیجتاً تولید و مناسبات استثمار فئودالی، عمده‌تا جای خود را به تولید و مناسبات سرمایه داری در اوضاع و احوال نیمه دوم قرن بیستم داد و "در خطوط کلی وضعیت زیربنائی و روبنائی امروز جامعه به شرح زیر تغییر یافت:

- حدود ۶۵٪ مردم در شهرها در جنبه‌ی مناسبات سرمایه‌دارانه به امرارمعاش می‌پردازند و در روستاها هم مناسبات کارمزدی عمده‌تا حاکم است؛

- مدارس و دانش‌گاهها حدود ۱/۳ جمعیت کشور را در خود جای داده‌اند؛

- روند مهاجرت از روستاها به شهرها پیوسته ادامه دارد؛

- مبارزات جاری مردم اعم از کارگران و زحمت‌کشان عمده‌تا در شهرها صورت گرفته و جنبه‌ی ستیز با نظام سرمایه‌داری را دارند؛

و ...

اما در طیف نیروهای چپ هنوز هستند کسانی که به خاطر وجود دیکتاتوری عریان سرمایه، دخالت دین در دولت، وجود تضیقات در مورد زنان و عدم به رسمیت شناختن حقوق آنان که عمده‌تا نیز مسائل روبنائی هستند و یا به دلیل وابسته بودن نظام سرمایه‌داری ایران به سرمایه بزرگ جهانی و عدم توانائی آن در هدایت مستقلانه تولید، انقلاب ایران را در مرحله‌ی دموکراتیک می‌پندارند".

آیا بهتر نبود رفیق نویسنده مقاله "حقیقت" این نقطه نظرات را مورد نقد قرار می‌داد و مثلاً ثابت می‌کرد که در ایران تولید و مناسبات تولیدی نیمه فئودالی حاکم است؛ یا این که دهقانان اکثریت جمعیت ایران را تشکیل داده، مصادره‌ی زمینهای مالکین در دستور کار انقلاب بوده و دهقانان نیروی عمده انقلابند؛ یا این که تولید سرمایه دارانه و کارمزدی در ایران جنبه غالب نداشته و طبقه کارگر ایران کمیت قابل ملاحظه‌ای از جمعیت ایران را تشکیل نمی‌دهد؛ و غیره و غیره و به‌طور مستدل به رد سوسیالیستی بودن مرحله‌ی انقلاب ایران می‌پرداخت؛ به‌جای این‌که ما را بی‌جهت متهم کند که گفته‌ایم "انقلاب ایران سوسیالیستی است، چون که بورژوازی لیبرال نقشی در انقلاب ندارد!!!!" ادعائی که ماهرگز آن را نگفته‌ایم.

البته در مقاله "رنجبر" ملاحظات تاکتیکی، در مورد محور قرار دادن اتحاد بورژوازی لیبرال با پرولتاریا - حتا در صورت

پدیده جنگ... بقیه از صفحه ۱۸

آنها منجر گشت. هدف فراملی ها از دامن زدن به این جنگ ها صرفاً دستیابی بیشتر و سریع تر به منابع طبیعی بود که در آن کشورها کشف شده بودند.

رابطه تنگاتنگ بین منابع طبیعی و پدیده های قهر و جنگ در کشورهای بویژه توسعه نیافته‌ی جنوب (جهان سوم) در عصر حاضر بیشتر از پیش مورد پژوهش و بررسی قرار گرفته است. در سال ۱۹۹۷ دو محقق بعد از بررسی و تحلیل اوضاع اقتصادی ۹۵ کشور در دوره ۱۹۷۰-۱۹۹۰

به این جمع بندی رسیدند که میزان وابستگی هر کشوری به صدور منابع طبیعی خود رابطه ای نزدیکی با عقب ماندگی و وقوع جنگ داخلی در آن کشور دارد. محقق دیگری به اسم پال کولی بر طی یک تحقیقی به این نتیجه رسید که در ۵۴ جنگ داخلی که در دوره ۱۹۶۵-۱۹۹۰ در کشورهای مختلف جهان به وقوع پیوستند، رابطه ای نزدیک بین پدیده جنگ و منابع طبیعی دیده میشود. کمپانی های فراملی برای دستیابی به منابع طبیعی به این جنگ دامن میزنند. در این سالها، جنگ های مختلف در جهان که عمدتاً جنگهای داخلی بودند، توسط فراملی های بزرگ در کشورهای صاحب نفت، الماس، مس، کاکائو، کوکا، و... دامن زده شده و حمایت میشده اند. در کشورها نیکه صاحب منابع مهمی نیستند، احتمال در صد جنگ داخلی نسبت به کشورهائی که دارای این منابع هستند کمتر از ۲۰ درصد در عرض یکسال بوده است.

در جنگهای داخلی کنونی، بیشتر از ۹۰٪ تلفات انسانی غیر نظامی ها هستند. تا آغاز قرن بیستم، ۹۰٪ تلفات سربازان بودند. این نوع جنگهای "سنتی" امروزه تقریباً نمی توانند وجود داشته باشند. آنچه که عادی و "نورمال" محسوب میشود جنگها برای منابع با تلفات غیر نظامی است.

بطور نمونه، تاریخ معاصر کشورهای نفت خیز آفریقا - مثل نیجریه، گابن، سودان، کنگو (براز اوایل)، و...- پراز کودتاها، حکومت نظامی ها، دیکتاتوری ها و... بوده و از ۱۹۶۰ به این سو میلیون ها انسان از گرسنگی، مرض، بی امنیتی و قحطی در این کشورها به خاطر جنگهای مختلف بر سر تصاحب منابعی چون نفت، الماس، مس و دیگر منابع، از بین رفته اند. در کشور کنگو (کین شاسا) یکی

از حاصل خیزترین کشورها،

توده‌ای به‌خاطر استبدادخشن حاکم که پیوسته به قتل عام رهبری و اعضای برجسته و متفکر آنها پرداخته و نهایتاً تشکلهای کمونیستی را متلاشی ساخته، می باشد. به همین علت و علارغم این که بورژوازی ایران اعم از کمپرادورو یا لیبرال، لائیک و یا مذهبی در صدسال اخیر نشان داده که قادر به استقرار آزادی، استقلال و تامین رفاه توده‌های مردم نبوده است، مع الوصف، کمونیستها نتوانسته‌اند در اس جنشهای کارگری و توده‌ای قرار گرفته و انقلاب را به سرانجام برسانند.

و بالاخره این درست است که با جار زدن دموکراتیک یا سوسیالیستی بودن مرحله‌ی انقلاب ایران، بدون بسیج و متشکل و مسلح کردن توده‌ها برای انجام انقلاب، مشکل انقلاب به‌خودی خود حل نمی شود. اما به‌طریق اولی، با عدم درک مرحله‌ی انقلاب ایران و عدم تلاش برای رسیدن به درک درست از آن، مطمئناً هیچ چیز حل نخواهد شد جز ایجاد شک و تردید در حقانیت تئوری انقلابی پرولتاریا، دامن زدن به تفرقه و تشتت در درون نیروهای پیش‌رو و در عمل کمک کردن به ضدانقلاب در امتیزه کردن جنبش کارگری و کمونیستی.

پافشاری روی دموکراتیک بودن مرحله‌ی انقلاب ایران با استناد به اندیشه‌ی مائوتسه‌دون، دوستی خاله خرسه کردن با این تئوری کبیر است و ایجاد بدبینی در جنبش کمونیستی نسبت به آن!

حال سؤال این است که چه کسی با منطق وارونه و غلط درجست و جوی نتیجه‌گیری درست است؟ ما یا شما؟! آیا در عصر سرمایه های فراملی و گلوبالیزاسیون هرچه بیشتر سرمایه و رشد صدساله مناسبات سرمایه‌داری در ایران، ادعای حاکمیت مناسبات نیمه فنودالی در ایران به سود بورژوازی داخلی و سرمایه‌ی جهانی نیست؟

ک. ابراهیم - ۱۵ اسفند ۱۳۸۵



رنجبر آنلاین



مارکسیسم را عمیق‌تر درک کرده و ثانیاً پا را از تفسیر صرف مارکسیسم فراتر نهاده و با حرکت از آن، رشد سرمایه داری به مرحله‌ی امپریالیسم و تغییرات عینی به‌وجود آمده در جهان را بررسی نموده و صرفاً بر اساس دنباله روی کورکورانه از آموزشهای مارکسیسم در مورد تضادهای دوران رقابت آزاد سرمایه داری، به طرز دیگماتیستی، استراتژی و تاکتیک حزب بلشویک را پی ریزی نکرده و به همین علت توانست انقلاب اکتبر را به پیروزی هدایت کند.

اگر مائو در شرایط جدید تاریخی و بنا به توصیه‌های لنین در انترناسیونال سوم کمونیستی، به بررسی تضادهای مشخص جامعه چین در عصر امپریالیسم و پیروزی انقلاب سوسیالیستی در روسیه، نمی پرداخت و قانونمندیهای انقلاب چین را که انقلابی بورژوا - دموکراتیک تحت رهبری پرولتاریا بود، کشف نمی‌کرد، پیروزی آن انقلاب کبیر ممکن نبود. به علاوه مائو با وسواس فوق‌العاده‌ای تغییرات اوضاع چین را قدم به قدم و طبق آموزش کمونیسم علمی، بررسی کرده و سیاستها و تاکتیکهای مشخص انقلابی و از جمله جنگ درازمدت توده‌ای را پیش کشید و در حد قیام در شهرها که در فرانسه (کمون پاریس) و روسیه (انقلاب اکتبر) پیش برده شده بود، درجانش کرد.

اما کمونیستهای ایران در به‌کار بستن تئوری کمونیسم علمی در شرایط مشخص ایران، متدولوژی ماتریالیستی - دیالکتیکی آن را به‌درستی نیاموخته و به‌کار نبرده‌اند. دیگماتیسم و رویزیونیسم، اپورتونیسم راست و چپ، سکتاریسم و لیبرالیسم، دنباله روی و الگوسازی و کلا ذهنی‌گری و برخورد ماتریالیسم مکانیکی و یا متافیزیکی به مسائل جامعه و انقلاب ایران در صدسال اخیر، در بسیاری از حالات آنها را به کج راه کشانده است. تخریب ایده‌نولوژی یکجانبه‌نگر خرده‌بورژوائی در درون تشکلهای کمونیستی نیز در این عدم موفقیت، نقش قابل ملاحظه‌ای داشته است.

و این انحرافات در شرایطی صورت گرفته‌اند که مبارزات طبقه کارگر و توده‌های خلق در ایران پیوسته علیه حاکمان و امپریالیسم جریان داشته است که زمینه‌ی مساعدی بوده‌اند برای طرح مواضع مارکسیستی و متشکل ساختن آنان در انجام انقلاب.

دلیل این امر هم از جمله فقدان پیوند فشرده‌ی جنبش کمونیستی با جنبشهای کارگری و

نه به جنگ، نه به تحریم؛ مرگ بر امپریالیسم!

جهان در خاورمیانه بویژه در عراق و ایران که " محور نفتی " محسوب میشوند، قرار دارد. ادعای هژمت حاکمه آمریکا مبنی بر کاهش وابستگی آمریکا به نفت خاورمیانه و شعار " جنگ علیه تروریسم " پوشش‌هایی در پنهان ساختن هدف اصلی حاکمین کاخ سفید از انظار عمومی است: تسلط بر جهان از طریق ایجاد هژمونی نفتی. این هدف اصلی در اسناد امنیت ملی آمریکا و بطور مستتر در متن " دکترین بوش " ذکر شده است.

در دوره ریاست جمهوری جورج بوش پدر (۱۹۸۶-۱۹۹۱) وزارت امور دفاع به ریاست دیک چینی یک نوشته‌ای در مورد استراتژی جهانی تهیه کرد که در آن وظیفه‌ای ماموریتی آمریکا به شرح زیر فورموله شده بود:

" اقتناع رقبای بالقوه (به احتمال قوی چین، هندوستان، برزیل و ...) که احتیاجی ندارند تا نقش بزرگ و یا سیاست تهاجمی مهمی در جهت حفظ منافع مشروع خود " اتخاذ کنند. زیرا آمریکا از منافع آنان دفاع خواهد کرد. پس سیاست آمریکا باید بر اساس این اصل باشد که آنها را تشویق کند که رهبری آمریکا را به چالش نه طلبیده و از براندازی نظم سیاسی و اقتصادی موجود پرهیز کنند. " کنترل جهان از طریق کنترل منابع انرژی میسر میگردد. از طریق کنترل منابع انرژی جهان و با داشتن قدرت و تفوق نظامی بلامنازع ، آمریکا بالقوه قادر است که از طریق کنترل روی حرکت نفت، گاز طبیعی و دیگر منابع انرژی هر کشوری را مرعوب و مطیع خود سازد. این پروژه ضرورتاً ساخته و پرداخته نئوکانه‌های حاکم نبوده و سابقه‌ی شکل‌گیری و توسعه آن به دوران رئیس جمهوری نیکسون در اواخر دهه ۱۹۶۰ و حتی به دوره بعد از پایان جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵-۱۹۵۰) میرسد. دوره‌ای که در آن آمریکا به عنوان یک قدرت جهانی در صحنه سیاسی بین‌المللی ظهور کرد. ولی در حال حاضر نئوکانه‌ها می‌خواهند آن پروژه را عملی ساخته و پیاده نمایند.

شایان توجه است که آمریکا بر خلاف ادعاهای طرفداران نظام، یک کشور تک حزبی است. این حزب به طور عملی و تاریخی به دو جناح دموکرات و جمهوری‌خواه تقسیم شده است. هر دو بدون تبعیض از منابع مالی فراملی‌ها برخوردار بوده و هر دو بدون قید و شرط به " مقدس " بودن مالکیت شخصی و انباشت نامحدود سرمایه و ثروت و قانون اساسی آمریکا ایمان داشته و لاجرم تفاوت ماهوی ندارند. کسب هژمونی نفتی در خاورمیانه توسط آمریکا

آفریقا محدود نمی‌گردد. در دوره پنجاه و شش ساله " جنگ سرد " (۱۹۴۵-۱۹۹۱) دولت آمریکا در حمایت از کمپانی‌های فراملی آمریکایی دست بیک رشته کودتاهای خونین نظامی به ترتیب در کشورهای ایران (۱۹۵۳) ، گواتمالا (۱۹۵۴) ، تایلند و پاکستان (۱۹۵۸) ، کنگو (۱۹۶۰) ، عراق (۱۹۶۳) ، اندونزی (۱۹۶۵) ، غنا (۱۹۶۶) آرژانتین (۱۹۶۷) ، کامبوج (۱۹۷۰) و شیلی (۱۹۷۴) و ... زد که منابع طبیعی آن کشورها را با استقرار رژیم‌های فاسد ، دیکتاتور و وابسته در معرض تاراج کمپانی‌های فراملی و طبقات بورژوا - کمپرادور آن کشورها قرار دهد.

پروژه کودتای نظامی و استقرار رژیم سوارتو در اندونزی نه تنها جنگ داخلی خونینی را که در آن در عرض دو سال و نیم (۱۹۶۵-۱۹۶۷) ، ۱۰۰ هزار نفر قتل‌عام شدند، موجب گشت بلکه با استقرار یک رژیم کمپرادور، فاسد و دیکتاتور موجب جنگهای داخلی خونین شد که تا کنون ادامه دارند. دولت مرکزی در جاکارتا در سال ۱۹۷۵ طی یورش به جزیره تیمور شرقی که مردمش خواهان خود مختاری ملی بودند، به قتل عام مردم آن جزیره پرداخت. در طول دهه ۱۹۸۰ دولت مرکزی با تهاجمات نظامی خود مردم ایریان (پاپوا) که خواهان حق تصاحب بر منابع طبیعی خود (طلا و مس) بودند را از دم تیغ گذاراند و بخش اعظم آن جزیره را با خاک یکسان کرد. در سالهای اخیر (۲۰۰۰-۲۰۰۶) دولت مرکزی سیاست‌های تهاجمی و سرکوبگرانه خود را به ایالت آچه (در منطقه شمالی جزیره سوماترا) که دارای معادن نفت و گاز طبیعی است، گسترش داده است. در این جنگها و تهاجمات نظامی ، دولت مرکزی اندونزی (در جاکارتا) از حمایت بی‌دریغ فراملی‌ها بویژه شرکت نفتی آکسان - موبیل و بانک جهانی برخوردار بود.

حمله نظامی آمریکا به عراق در آغاز بهار ۲۰۰۳ که منجر به ویرانی بغداد و دیگر شهرهای زیبا و تاریخی عراق گشته و جنگ داخلی خانمانسوزی را در آن کشور باعث گشت، به خاطر ایجاد هژمونی نفتی در خاورمیانه توسط نئوکانه‌های حاکم در کاخ سفید بود، سیطره بر نفت و ادامه جریان و سیر آن از طریق تنگه هرمز یکی از پایه‌های اصلی سیاست خارجی آمریکا از سالهای پایان جنگ جهانی دوم تاکنون محسوب میشود. علیرغم افکار دولتمردان آمریکایی، پروژه و عملکرد آمریکا در خاورمیانه به دور توسعه و سیطره کامل بر منابع نفتی آن منطقه می‌چرخد. دوسوم نفت

نیروهای نظامی دوازه کشور هم زمان با حمایت کمپانی‌های فراملی، جنگهای گوناگونی را در مناطق مختلف آن کشور برای کسب و استخراج طلا ، الماس ، چوب ، مس ، کوبالت و کولتان ترتیب داده‌اند. با اینکه کشور کنگو (برازویل) چهارمین کشور صاحب نفت در آفریقا (بعد از لیبی ، نیجریه ، گابن و الجزایر) محسوب میشود. ولی قرض خارجی آن به خاطر غارت منابع نفتی آن کشور توسط " آلف آکی تان " کمپانی نفتی فرانسه و فساد مالی قدرت دولتی و ارتشاء رایج، به ۶ میلیارد و ۴۰۰ میلیون دلار میرسد.

در آنگولا ، جوزف ساویمبی با حمایت قدرتهای خارجی در آخرین دهه‌های دوره " جنگ سرد " نزدیک به ۴ میلیارد دلار از فروش الماس ، عاج و دیگر منابع طبیعی بدست آورد. در همان دوره (۱۹۷۴-۱۹۹۱) یک میلیون نفر از جمعیت ۱۰ میلیون نفری آنگولا در جنگ داخلی کشته شده، از هر پنج کودک یکی در اولین سال تولد خود از این جهان رخت بر بسته و چهل در صد جمعیت بی خانمان و آواره گشتند. در مدت بیست سال تمامی در آمد ها از فروش نفت و دیگر منابع طبیعی آنگولا بین کمپانی‌های فراملی و جوزف ساویمبی تقسیم گشته و در بانک‌های اروپایی و آمریکایی ذخیره گشتند و هیچوقت در داخل آنگولا مصرف نشدند. نه تنها درآمدهای حاصله از نفت آنگولا به تاراج رفت، بلکه آنچه که نصیب مردم شد کشتار ، فقر و مرگ و میر و عدم امنیت بود که از پی آمدهای آنی هر جنگ داخلی است.

امروز شرایط کشورهایی که دارای منابع طبیعی هستند چندان تفاوتی با آنگولای دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ ندارد. در لیبیا (بر سر الماس) ، در دارفور سودان (بر سر نفت) و در سیرالئون (بر سر الماس) در اثر جنگهای داخلی، هزاران هزار کشته و میلیون‌ها انسان هر سال بی خانمان و آواره می‌شوند. در عوض به شکرانه‌ی این جنگها، کمپانی‌های بزرگ فراملی چون آکسان - موبیل ، شوران ، تکزاکو و ... به تاراج این منابع ادامه میدهند.

هر جا که منابع طبیعی برای تاراج موجودند کمپانی‌های فراملی نیز با حمایت بانک جهانی حضور دارند. سیاست‌های بانک جهانی عمدتاً این تاراج‌ها را مورد توجیه قرار داده و به رابطه فساد و ارتشاء، جنگ داخلی و فقر با کمپانی‌های فراملی، سیمای مشروع بین‌المللی میدهد. بدون تردید رابطه جنگهای داخلی با منابع طبیعی و فقر و نا امنی ناشی از این جنگها، فقط به قاره

بدین ترتیب، در طی یک سال اخیر صحبت از این که آمریکا عراق را به ویرانه‌های تبدیل کرده‌است، به ویرانی "امیدهای آمریکا" تغییر یافته است و ما آمریکائیه‌ها هم روی این مسئله باید تاکید را بگذاریم که اگر به‌خاطر احساسات هیجانی عراقیها نبود، آمریکائیه‌ها می‌توانستند کشور عراق را مجدداً بسازند و کاسه کوزه‌شان را جمع کرده و به آمریکا برگردند!

جای تعجب نیست که این جلد در انتشار تایم در اروپا نیامده‌است. اروپائیان از دست آمریکا به تنگ آمده‌اند.

... بهتر می‌بود که تایم با لغات زیر سواش را درست می‌کرد: چرا آنها از ما متفردند؟ این سؤال به‌جائی است. زیرا عراقیها چه سنی و چه شیعه تا سالهای اخیر طرحی برای مشخص کردن هویت مذهبی‌شان نداشتند.

نظر مشترکی هست دایر بر این که اقلیت سنی مذهب، عراق را کنترل کرده و محدودیت علیه شیعه‌ها قائل می‌شدند و اینان عمیقاً آن را احساس می‌کردند این امر نیز به میزان زیادی از نظر تاریخی تثبیت شده‌است.

اما صدام حسین این‌کار را نمی‌کرد. این امر مربوط به دوران امپراتوری عثمانی است (۱۵۱۳ - ۱۹۱۸)، زمانی که عربهای سنی اطراف بغداد، جهت مقابله با خطر ایران و از جانب روحانیون شیعه در عراق، در موضع قدرت قرار داده شده‌بودند.

انگلیسیها، زمانی که کنترل منطقه را بدست آوردند، این سیاست را در نیمه اول قرن گذشته در عراق ادامه دادند. به محض خروج انگلیسی‌ها، در هم آمیزی سنی و شیعه شروع شد (چه در زمان پادشاهی و چه بعد از روی کار آمدن بعثی‌ها).

هلن شاپین متزدر: بررسی یک کشور، ۱۹۸۸ در مورد عراق می‌نویسد:

کشمکش واقعی در عراق در اواخر دهه‌ی ۱۹۸۰ توسط اکثریت عراقیها اعم از سنی و شیعه شروع شد در مورد این بود که اعتقادات و عمل‌کردهای مذهبی آنان ارزشمندتر است یا ارزشهای حزب بعث سکولار، و نه کشمکش بین سنی‌ها و شیعه‌ها. هرچند که شرکت شیعه‌ها در ترکیب حکومت در زمان سلطنت به نسبت جمعیت‌شان کمتر بود، آنها در عرصه‌ی تعلیم و تربیت، تجارت و دیگر اشکال فعالیتها قانونی به‌طور قابل ملاحظه‌ای رشد کردند. پیش روی آنها در دیگر موضوعات نظیر احزاب اپوزیسیون،

به حدی بود که بین سالهای ۱۹۵۲ - ۱۹۶۳، قبل از آنکه حزب بعث روی کار بیاید، شیعه‌ها اکثریت را در رهبری احزاب تشکیل می‌دادند. ناظران وضعیت عراق معتقدند که در اواخر

دو ترجمه... بقیه از صفحه آخر

ستم به زانو درآمده و آفتاب امپراتور سازی اش غروب کند.

جوابی به مقاله مجله تایم "چرا آنها از هم متفردند"

ریچارد مارسون، موضوع احساسات هیجانی

۱۲ مارس ۲۰۰۷

"سنی‌ها و شیعه‌ها علیه یکدیگر"، چرا آنها از هم متفردند. علت واقعی جنگ داخلی که خاورمیانه را از هم می‌درد، چیست؟"

جلد مجله تایم ۵ مارس ۲۰۰۷، چاپ برای آمریکا و حوزه پاسیفیک، مسئله را این چنینی مطرح می‌کند. از قرار آنها به‌خوبی آگاهند که آن را در روی جلد برای نشر در اروپا قرار ندهند.

این واقعه مرا به‌یاد جلد مجله اکونومیست مه ۲۰۰۶ می‌اندازد که با گذاشتن عکس فردی عراقی که فریاد می‌زند، مدعی بود که "عراق علیه خودش می‌جنگد". من در مورد آن هم مقاله‌ای نوشتم.

آن عکس تصویری غمگین را نشان می‌داد و عکس تایم صورتی غضبناک را.

در هر دو حالت، عراقیها به مثابه افراد به‌طور تاسف‌انگیزی احساساتی به خواننده ویژه تایم معرفی می‌شوند، البته با کمک کامپیوتر تصاویر را طوری دستکاری می‌کنند که طبیعی هستند.

توجه داشته باشیم که چیزی در سابه می‌ماند و آن این‌که "چرا آنها از ما متفردند؟" تنفری که باعث حمله به مرکز تجارت جهانی و پنتاگون در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ شد.

فرا تر از عکس این دو عراقی متفرد (صحنه سازی شده و متقاعد ناکنده) ما با توضیح نوع آمریکائی شناخته شده‌ای روبه رو می‌شویم دایر بر این‌که دونفر وابسته به دو فرقه‌ی مذهبی سنی و شیعه هستند.

این دو تصویر لب کلام نویسنده مقاله را بازگو می‌کنند:

جنگ بین دو فرقه اسلامی باعث شده که امید آمریکا به ساختن عراقی باثبات به ناامیدی بگراید. نظری به ریشه‌های این ستیز - و یا این‌که چگونه می‌توان آن را متوقف نمود - بیاندازیم.

برای خواننده‌گان آمریکائی آرامش دهنده‌است که از جنگ پارتیزانی علیه سربازان آمریکا که حتی طی نقشه‌ی اخیر تامین امنیت، شدت یافته است، صحبتی در مقاله تایم به میان نیاید.

خواست و هدف هم دموکرات‌ها و هم جمهوری‌خواهان است. در نیمه دوم دهه ۱۹۷۰، وقتی که جیمی کارتر (دموکرات) رئیس جمهوری آمریکا در رابطه با موقعیت استراتژیکی و نفتی خلیج فارس در سند معروف به "دکترین کارتر" فورموله شد. مطابق این دکترین "هر تلاشی توسط یک نیروی خارجی در جهت کسب کنترل منطقه خلیج فارس به عنوان تهاجم علیه منابع حیاتی آمریکا محسوب گشته و طبقاً به هر وسیله ضروری منجمله نیروی نظامی دفع خواهد گشت." بر اساس این سیاست دولت کارتر در سالهای آخر دهه ۱۹۷۰ "نیروی اعزامی ضرب العجلی" را روانه منطقه خلیج فارس اقیانوس هند ساخت. از آن زمان حضور همیشگی نظامی مستقر گشت. این حضور، امروز بعد از گذشت سی سال در سراسر آن منطقه گسترش چشمگیر یافته است. این حضور، شامل چندین پایگاه نظامی چند میلیارد دلاری، شهرهای نظامی (که همگی دارای خانه‌های مسکونی، مغازه‌ها و رستوران‌ها، سینماها و تئاترها و.... برای نیروهای نظامی آمریکا است) میشود. دولتمردان آمریکا و روشنفکران و ژورنالیست‌های طرفدار نظام جهانی سرمایه ادعا میکنند که این حضور نظامی چیزی به غیر از خواست "جامعه جهانی" در جهت "جنگ علیه تروریسم" نیست ولی واقعیت نشان میدهد که حضور فعال و چشمگیر نظامی آمریکا در مناطق و سرزمینهایی پیدا میشود که آن مناطق دارای ذخایر و منابع نفت و گاز طبیعی است.

ادامه دارد

ر- ناظمی - مارس ۲۰۰۷



بقیه از صفحه ۱۸

مگسی را که با کمی وزوز کرده آشفته خواب آقا را هرکسی را که ماچه خر خوانده است اسب رهوار سید علی آقا را هر نویسنده را که می‌گوید نتوان کور خواند بینا را یا کسی را که گفت با دعوی نتوان سرکشید دریا را آنکه گوید به هم نیامیزید ترشی انبه و مربا را و آنکه گفته است این حرف درست نتوان ترش خواند حلوا را

بقیه در صفحه ۶

دهمی ۱۹۸۰ شیعیه ها به نسبت جمعیتشان در تمامی سطوح، چه در احزاب و چه در دولت، نماینده داشتند. به طور مثال، از ۸مسنوول بالای عراق که در اوایل ۱۹۸۸ در شورای فرماندهی انقلاب - بالاترین مقام در دولت عراق - که با صدام حسین جلسه می‌گذاشتند، ۳ نفر شیعه بودند که یکی از آنها وزیر کشور بود، ۳ نفر سنی بودند، ۱ نفر مسیحی و ۱ نفر کرد بود. در شورای فرماندهی مناطق - رهبری کننده‌گان حزب - شیعه ها اکثریت داشتند. طی جنگ، تعدادی از افسران باکفایت شیعه به مقام فرماندهی ارتقاء یافتند. ژنرالی که حمله‌ی ایران را در سال ۱۹۸۲ به عقب راند، شیعه بود".

طی ریاست جمهوری صدام حسین، درهم آمیزی سنی‌ها و شیعه‌ها ادامه یافت. اکثریت اعضای حکومت او، شیعه بودند. محض یاد آوری اضافه کنیم که اکثریت آنانی که از نظر وزارت دفاع آمریکا نقش مهم در عراق داشته و "تحت تعقیب" بودند، شیعه بودند و نه سنی.

سنی‌ها و شیعه‌ها به مثابه عراقی باهم ازدواج می‌کردند. کمی بیش از یک سال، آنها دوش به دوش هم در جنبش مقاومت مبارزه می‌کردند (رجوع شود به منابع ذکر شده در پایان این نوشته).

خوب است از خود بپرسیم: پس چه شد که فرقه‌گراها اکنون همدیگر را می‌کشند؟

اساسی‌تر این که اگر کسی بخواهد شما یا اقوامتان را بکشد، بروز هیجان، خشم و نفرت عکس‌العملی طبیعی از جانب شما است. وقتی که سیستم قضائی دولتی وجود ندارد و با توجه به روحیات دفاع از شرف قبیله‌ای دایر به جواب دادن به هر حمله، کسی نباید تعجب کند که این برخوردها باعث بروز جنگ داخلی می‌شوند.

هم اکنون به صورت عمل و عکس‌العمل، حمله و جواب حمله جریان دارد. اما اجازه بدهید از حادثه‌ای شروع کنیم که به نظر می‌رسد مقاومت متحد عراق علیه اشغال‌گران را تبدیل به جنگ داخلی نمود: بمب گذاری در مسجد العسگری، حدود کمی بیش از یک سال پیش.

(تفرقه بیانداز و حکومت کن، نقشه‌ای ماکیاوولی است برای درهم شکستن مقاومت در عراق که توسط اشغال‌گران ریخته شد و برخی از عراقیها، اعم از سنی و شیعه، قادر به شناختن سریع این سیاست و تلاش برای نیافتادن در این تله‌ی خطرناک نشدند - م.) نظری که من در آن دوران طرح کردم این بود که افراد نقاب دار حمله کننده به مسجد العسگری چه کسانی هستند؟

" آیا این حقیقت دارد که نظر مردم کوچه و بازار به دنبال تخریب مسجد العسگری ضد سنی‌ها شد؟ نه! سامی رضانی در گاردین نوشت: صحبت در کوچه‌ها عبارت بود (و هست) که این کار آمریکا و متحدانش بود. پرچم اسرائیل در تظاهرات به‌آتش کشیده‌شد - و نه سنی‌های افراطی. روحیات مردم ضد اشغال‌گران بود و نه ضد فرقه‌گرایان".

پس این افراد مسلح نقابدار که به مدت ۱۲ ساعت مسجد را به کنترل درآورده و مواد منفجره را در پایه‌های گنبد آن قرار دادند، آن هم در شهر سامرا که زیر کنترل آمریکا بود، چه کسانی بودند؟

این سوالی است که همه‌ی عراقیها حتا تا به امروز از خود می‌کنند. اکرم عبدالرزاق می‌نویسد: ماشینه‌های بمب گذاری شده متعلق به چه کسانی هستند؟ چرا از صاحبان هزاران ماشینه بمب‌گذاری شده، حتا یکی شناسائی نشده‌است؟

او ادامه می‌دهد:

" قبل از سقوط بغداد به دست نیروهای آمریکا، کشور عراق سیستم ثبت زیرکانه‌ای داشت و مسوولین می‌توانستند در عرض یک دقیقه صاحب ماشینه تصادفی را پیدا کنند".

پس چرا این کار اکنون صورت نمی‌گیرد؟ " آیا این ماشینه‌ها نمره ثبت ندارند؟ ما هنوز هم منتظریم که حداقل صاحب یکی از این ماشینه‌های بمب‌گذاری شده و مورد استفاده قرار گرفته، شناسائی شود و این که اهل کجا است".

او می‌گوید که عراقیها از "توجهات احمقانه" ی مقامات دولتی قانع نشده‌اند.

" مقامات دولتی عراق به آمریکائیه‌ها نیازمندند و مقامات عراقی متقابلا از آمریکائیان دفاع می‌کنند، تحت این عنوان که این ماشینه‌های بمب‌گذاری شده از خارج آورده‌شده‌اند. چگونه این همه ماشینه توانسته است از آن‌همه بازرسی‌های آمریکائی و عراقی و مانعهای موجود در راهها به‌ویژه در بغداد عبور کنند؟"

توجه داشته باشیم که ۸۰ هزار نفر نیروی آمریکا در بغداد مستقر شده و تکنولوژی مدرن را هم در اختیار دارند.

امین الهاشمی در مورد مخفی نگهداشتن جوخه‌های مرگ تنها یک بازی نیست، سوال می‌کند:

" چه‌گونه می‌توان این امر را نادیده‌گرفت که با تمامی توانائیهای که اشغال‌گران و دولت دارند، آنها نمی‌توانند ماشینه‌های حامل صدها کیلو مواد منفجره را که از آدانه از مرزها، از خیابانها و از نقاط بازرسی یکی بعد دیگری عبور می‌کنند، شناسائی کنند؟ و بالاتر از همه، آن مقامات حتا قادر به شناسائی یک

ماشین حامل بمب و یا فردی که حامل آن است، نشده‌اند و نتوانسته‌اند در موقع عبور از نقاط بازرسی و یا به هنگام قرار دادن ماشینه‌ها در محل انفجار و کشتن افراد بی‌گناه، به دام بیاندازند".

آیا قابل تعمق نیست که چرا " بخش امنیتی" در ۱۲ فوریه که سالگرد بمب‌گذاری در مسجد العسگری بود، اوضاع را زیر نظر نگرفت؟ در آن روز ۲ ماشینه بمب گذاری شده در بازار شوره‌منفجر شدند و ۸۰ نفر کشته شد (رجوع کنید به ماخذهای آخر مقاله)

این ماشینه‌ها از کجا می‌آیند؟ صاحبانشان چه کسانی هستند؟ چه‌گونه است که تهیه کننده‌گان محتویات این ماشینه‌های بمب گذاری شده "ناشناخته" مانده‌اند؟

ماشینه‌های مختلفی برای بمب گذاری مورد استفاده قرار گرفته‌اند. شما متعجب خواهید شد که بفهمید برخی از آنها از آمریکا آمده‌اند. خانم دبیبی هامپلتون در کشف حقیقت این سوآلها را مطرح می‌کند. اعتقاد او بر این است که این ماشینه‌ها توسط "فروشنده‌گان عرب مسلمان ماشینه‌های مستعمل" برای حمایت از "تروریستها" به آنها تحویل داده می‌شود. اما یک نتیجه‌گیری باز هم واضح‌تر دیگری ممکن است.

همچنین در نظر بگیرید که آیا ۷۰ هزار مزدور پنتاگون در عراقند تا شیعه‌ها و سنی‌ها را بکشند؟ الجزیره از کتاب رابرت پلتون به نام مجاز برای کشتن: اجیرکردن تفنگداران در جنگ با ترور، نقل می‌کند:

" آیا برخی از اجیرشده‌گان پنتاگون بمب‌گذاران واقعی هر روزه برای کشتن سنی‌ها و شیعه‌ها در عراق هستند؟

آیا فاجعه‌ای که در کشور جنگ و اشک جریان دارد، بخشی از نقشه‌ی وسیع‌تر آمریکا و اسرائیل برای دامن زدن به جنگ داخلی، جهت از هم پاشیدن عراق نیست؟"

بهرآستی چه کسی مسوول این ماشینه جنگی خصوصی شده می‌باشد؟

" درحالی که ما در اوج انجام این فاجعه بودیم، دو سرباز انگلیسی SAS، با لباس میدل عربی برای بمب‌گذاری نزدیک مراسم مذهبی در بصره دستگیر شدند؟ جمع‌بندی جون پیلگر و من همان است که در مقاله آمده‌است. رجوع کنید به نظر استیو واتسون

تروریستهای واقعی در عراق کیانند؟

چرا مجله‌ی تایم سوآلاتی مشابه این نمی‌کنند که آمریکائیه‌ها (و همچنین انگلیسیها) صاحب چنان دید افراطی از خود هستند که باور نمی‌کنند که "آنها" هم می‌توانند در تحریک مردم به جنگ داخلی

نقش داشته‌باشند.

و در تمامی کارها

در ۱۶ مارس ۲۰۰۷، کارگران شرکت Airbus/EADS به تظاهرات خواهند پرداخت و در ۶ کشور اروپا علیه استعمار و حذف طرح از بین بردن اشتغال "قدرت ۸" به اعتصاب مشترک دست خواهند زد. راهپیمائی مرکزی در شهر هامبورگ آلمان برگزار می‌شود. این یکی از بزرگترین راهپیمائی‌ها در این شهر، بعد از جنگ جهانی دوم خواهد بود. روزی به یاد ماندنی در تاریخ جنبش کارگری اروپا. حزب مارکسیست - لنینیست آلمان از این مبارزه قویا پشتیبانی می‌کند که فراتر از مرزهای کشوری است. این یک پیروزی برای همبستگی طبقاتی در برابر رقابت تولیدی در محلهای ویژه است که تنها هدفش پراکنده‌سازی و تضعیف نیروی کار می‌باشد. روسای کورپوراسیونها می‌توانند نیروی کار را در یک واحد تولیدی به شکست بکشاند. اما نیروی کار تمامی اروپا که دوش به دوش هم و با خانواده‌هایشان به‌پا خاسته‌اند و از حمایت مردم برخوردارند، نیروی قدرت‌مندی است. بیش از هر زمان، شعار استراتژیک کارل مارکس "کارگران همه‌ی کشورها متحد شوید!" کاربرد یافته است.

"قدرت ۸" - برنامه‌ای است برای به‌حداکثر رساندن استعمار

"قدرت ۸" - این نامی است که رهبری کورپوراسیون Airbus/EADS به طرح از بین بردن اشتغال ۲۲۰۰۰ نیروی کار و در عین حال بالا بردن ۱۶٪ بازدهی تولید داده است. کارگران این سوپر مونوپول بین‌المللی، برنامه‌های مشابهی را با عناوین مختلف، می‌شناسند. هدف همیشه یکی است: بالا بردن سود تحت عناوین مختلف به‌منظور پیش‌بردن مبارزه جهت قرار گرفتن در راس بازار جهانی. لوئیس گالوا رئیس Airbus/EADS آشکارا این کار را "به حداکثر رساندن درآمد" نامیده است.

امروز، تنها دو رقیب در سطح جهانی به صنعت هواپیماسازی تسلط دارند. آنها به‌طرز آشکاری با دیگر دستگاه‌های دولت در کشورهایشان به هدف کسب سود بیشتر، درهم آمیخته‌اند. مع الوصف، در مرحله‌ی فعلی تولید سرمایه‌داری جهانی، این هنوز برایشان کافی نیست. قانون انباشت سرمایه، جنگ متقابلی جهت نابود کردن یکدیگر به منظور سلطه‌یابی بر بازار جهانی را به آنها تحمیل می‌کند. این امر باعث تحرک کارگران Airbus/EADS و

ناسیونالیستهای کشورهای عربی خاورمیانه به "گود" منتقل شده و مورد آزار و شکنجه قرار می‌گیرند. اینان ممکن است به کشورهای دیگر برده‌شوند. اردن و سلطنت نشین عمان کشورهایی هستند که ممکن است زندانیان را به آنجا منقل نمایند، بدون این که بتوان نقش ایالات متحده آمریکا را در این جابه‌جائی پیدا کرد.

www.uruknet.info?p=۳۱۲۹۰

زنده‌باد همبستگی بین‌المللی کارگران جهان

در ۱۶ مارس ۲۰۰۷، بیش از ۲۰ هزار نفر کارگر و زحمت‌کش در هامبورگ، علیه توطئه‌ی شرکت‌های بزرگ فراملی در بی‌کارسازی کارگران و کارمندان خود و مشخصاً ایرباس، دست به تظاهرات زدند. با تشدید استعمار کارگران و تجاوز به حقوق آنها، کارگران بیش از پیش به اهمیت همبستگی مبارزاتی و اتحادشان برای مقابله با گرگتازی این شرکتها جهت کسب حداکثر سود، به مبارزه برخاسته‌اند.

نمونه‌ی مبارزات اخیر کارگران در کشورهای مختلف اروپا علیه شرکت ایرباس که با بستن کارخانه‌هایش در دیگر کشورها، متمرکز ساختن آنها در فرانسه و اخراج کارگران، درصدد کسب سود بیشتر است، این نوید را می‌دهد که روزی کارگران به‌مثابه تولیدکنندگان اصلی کلیه‌ی نعمات مادی و معنوی این جهان یک صدا با اعتصابات عمومی کشوری، منطقه‌ای، قاره‌ای و جهانی، حاکمیت مونوپولهای غول‌پیکر سرمایه بر جهان را به‌زیر بکشند و هدایت امور جهان را خود به‌دست بگیرند.

در زیر اعلامیه حزب مارکسیست - لنینیست آلمان را در این مورد به نظر خواننده‌گان "رنجبر" می‌رسانیم.

اعلامیه‌ی حزب مارکسیست - لنینیست آلمان به مناسبت مبارزات مشترک علیه Airbus/EADS در ۱۶ مارس ۲۰۰۷

با روحیه‌ی مبارزاتی در سطح اروپا علیه "قدرت ۸" - همبستگی مبارزاتی در هر کار

اگر آمار گیری اخیر سرویس جهانی بی.بی.سی. در مورد ارزیابی از صفتبندی آمریکا در مرزهای ایران، سوریه و کره شمالی را در نظر بگیریم، این راهنمایی است برای درک این که بقیه جهان مسئله‌ای از این قبیل ندارد. ماخذها "

- علی‌الحمدانی: "نامه سرگشاده" به مقامات عراقی؛ فراخوان برای "عملیات مشترک" - فردهالیدی: سنی و شیعه و "تروتسکیستهای اسلامی"، دموکراسی باز ۲۰۰۷/۲/۹ - جسیکا لانگ: بررسی جایگاه تنفر جهانی از آمریکا

- جین موریس وانس: تبدیل آمریکا از دوست داشتنی‌ترین کشور به منفورترین - دیدجانی از نقش آمریکا از بد به بدتر. افکار عمومی جهان، ۱۰ مارس ۲۰۰۷ ترجمه مقاله از

www.uruknet.info?p=۳۱۲۹۸:

شبکه‌ی زندانهای مخفی آمریکا در آفریقا راههایی که به عراق منتهی می‌شوند

۱۱ مارس ۲۰۰۷: طبق نوشته روزنامه لوموند، آمریکا شروع به ایجاد شبکه‌ای از زندانهای مخفی در آفریقای شرقی کرده است که مغایر با قوانین بین‌المللی می‌باشد.

این شبکه در ۱۱ ژانویه اخیر در کنیا درست شد که صدها سومالیایی که به‌خاطر جنگ داخلی از کشورشان فرار کرده و در کنیا پناه گرفته‌بودند و توسط ارتش کنیا توقیف شده‌اند را در برمی‌گیرد و در میان آنها زنان و کودکان نیز قرار دارند.

نچون جو مولتس رئیس کمیسیون حقوق بشر کنیا می‌گوید:

" ما درخواست ملاقات با زندانیان را دادیم. اما بدون این که توضیحی داده شود تقاضای ما رد شد."

این مسئول سازمان حقوق بشری اعلام کرد که حداقل ۱۵۵ زندانی از ملیتهای مختلف از کنیا به سومالی منتقل شده‌اند.

سومالیای محل عبور به سایر کشورها مثل اتیوپی است که در آن پایگاه "گود" آمریکا قرار دارد. و یا در جیبوتی آمریکا پایگاه نظامی دارد که در آن ۲۲ زندانی مورد شکنجه و آزار قرار دارند.

برخی منابع تایید می‌کنند که:

از نامه های رسیده

با سلام و درودهای رفیقانه ، سوالی دارم : در نشریه رنجبر شماره ۹ (مقاله بحران در اتحاد انقلابی نیروهای کمونیست و چپ ایران) پس از تشریح دلایل به نتیجه نرسیدن اتحاد و نقد عقاید گوناگون نوشته شده بود که حزب رنجبران در پاسخ به فراخوان رفقای سه تشکیلات سازمان اقلیت، فدائیان کمونیست و هسته اقلیت نکات برنامه حداقلی را جهت رسیدن به وحدتی از نوع وحدت حزبی مطرح ساخت. می خواستم سؤال کنم که با توجه به انحلال اتحاد انقلابی چه برنامه ای برای رسیدن به وحدت و پایان پلورالیسم تشکیلاتی در شرایط کنونی مناسب یا در دست اجرا است؟ پراکندگی و محفلیسم محدود به سازمانهای کمونیستی قدیمی نیست بلکه در درون جنبش های اجتماعی داخل ایران هم به وضوح به چشم می خورد برای مثال تشکل هایی که در ابتدا با شعار حمایت از کارگران و ایجاد تشکل سراسری به وجود آمده بودند پس از مدتی به انفعال و باند بازی کشیده شدند. امیدوارم که « شورای همکاری تشکل ها و فعالین کارگری » به همکاریهای موردی یا کارهای سمبولیک نظیر صدور اعلامیه و اطلاعیه مشترک یا نامه نگاری با سازمانهای بین المللی (که اکثراً اعمال کننده نفوذ بورژوازی در بین کارگران هستند) بسنده نکرده و این شورا فقط بر روی کاغذ باقی نماند. در مورد جنبش دانشجویی کنونی هم واضح است که از جنبش کارگری عقب مانده است. برای مثال در بین خیلی از دانشجویانی که ادعای چپ بودن را دارند گویا مسئله ایجاد تشکل دانشجویی یا هسته های کمونیستی اصلا مطرح نیست. بسیاری از آنها فعالیت خود را کاملا علنی کرده اند یا حتی در انجمن های اسلامی فعالیت می کنند. مسلم است که انجمن های اسلامی یا دفتر تحکیم وحدت، تشکل دانشجویی یا چیزی نظیر آن (حتی از نوع وابسته یا انحرافی) نیستند. دانشجویان هیچ تمایلی به شرکت یا همکاری با آنها ندارند و وسیعاً بایکوتشان کرده اند. در این شرایط بلند کردن تابلوی این گروههای ورشکسته نه تنها به معنی خیانت

کار هستند، تا روی همپستهگی متقابل در این مبارزه تاکید بگذارند! حزب مارکسیست - لنینیست آلمان با تمام نیرو حمایت از نیروی کار Airbus/EADS و همپستهگی مبارزاتی با آنها را سازمان خواهد داد. در مبارزه برای حفظ اشتغال، حزب مارکسیست - لنینیست آلمان روی ۳۰ ساعت کار در هفته از دوشنبه تا جمعه با پرداخت کامل مزد تاکید می کند. همچنین به خاطر داشتن حق قانونی تمام و کمال اعتصاب در تمامی موارد، که در آلمان وجود ندارد، آن گونه که در دیگر کشورها مثل فرانسه هست، مبارزه می کند.

در مبارزه برای تامین اشتغال، به وجود اتحادیه های کارگری قوی، مبارز و دموکراتیک و غیروابسته به احزاب نیازمندیم. اتحادیه هایی که بامشتهای گره کرده در جیبهای شان، به خواست حزب سوسیال دموکرات آلمان که در دولت است، بی توجه باشند. اتحادیه ی فلزکاران آلمان و فدراسیون اتحادیه های آلمان DGB به داشتن تعداد زیادی عضو برای رسیدن به این هدف نیاز دارند!

برای تامین آینده ی خودتان فعال شوید !

برای تحقق سیاستهای انقلابی به سود طبقه ی کارگر، به وجود حزب انقلابی قوی نیاز هست. ما از همه ی آنانی که می خواهند کمک کنند تا بر استثمار و ستم نظام سرمایه داری غلبه شود، دعوت می کنیم تا با آگاهی از مواضع ما، به حزب مارکسیست - لنینیست آلمان بپیوندند. در جامعه ی سوسیالیستی، وسایل تولید به مالکیت اشتراکی تمامی انسانهای کارگر درمی آید. تولید دیگر در خدمت سود رسانی به تعداد اندکی نخواهد بود. برآوردن احتیاجات مادی و فرهنگی مردم هدف مرکزی تولید درسوسیالیسم راستین می باشد.



<http://barabari.ba.funpic.de>

Boeing و همچنین کارگران تدارکاتی وابسته به آنها شده است. این دوشرکت مدرن ترین هواپیماهای سطح بالای تکنولوژیکی را می سازند. کارگران آنها قرار است نقش گوشت دم توپ را در میدان جنگ رقابتی این دوشرکت داشته باشند. این امر همچنین دروغ بنیادی آنجلا مرکل در مورد باصطلاح " کار در تکنیک سطح بالا با تضمین آینده اش" را برملا می کند. در نظام سرمایه داری کارتضمین شده وجود ندارد!

مسیر تهاجمی طبقه ی کارگر !

مبارزه برای اشتغال و آموزش دهی برای پسته های اشتغال در Airbus/EADS و مقابله با سودهی، باید قاطعانه پیش برده شود. وقتی که مدیریت شرکت ادعا می کند که "اعتصابی در بُعد اروپائی، باعث حرکت بیشتر مدیریت شرکت و دولتها به سیاست دفاعی می شود و می تواند طرح "قدرت ۸" را کاملا فلج سازد، یک چنین اعتصابی می تواند باردیگر همدردی و حمایت عظیمی را به خاطر اهدافش در تهاجمی که به طبقه ی کارگر شده است، باعث شود. طبقه ای که حاضر نیست خود را قربانی منافع مونوپولهای ارتجاعی سرمایه داری بکند. بدین ترتیب، نیروی کار Airbus/EADS می توانند علامت مثبتی را به طبقه ی کارگر کل اروپا بدهند که از درد مشابهی رنج می برند.

کشور به سیاستمداران جدیدی نیازمند است !

در راهپیمائی اتحادیه ی فلزکاران IGM در هامبورگ وزیر - رئیس جمهور چهار " دولت فدرال ایرباس" صحبت خواند کرد. مع الوصف، اینان نمایندگان ائتلاف بزرگ برلین هستند که طرح "قدرت ۸" را پذیرفته اند و نسبت به "توازن در سطح ملی" علاقه نشان داده اند. در دهه ی ۱۹۹۰ نقش دولت در جهت مبدل شدن به فراهم کننده ی خدمات به مونوپولهای بین المللی، تغییر یافت. این سیاستمداران تماما در خدمت اهداف مونوپولها هستند. برای آنها سودهی ایرباس مقدس است و خواست آنها در حمایت از نیروی کار ریاکارانه. ائتلاف بزرگ و استانهای حکومت فدرال مربوط به آن، خود مشغول اعمال سیاست از بین بردن اشتغال در خدمات عمومی می باشند.

پس هدف آنها از شرکت در این راهپیمائی اعتراضی ، چیست؟ کسان دیگری به جای آنها باید حرف بزنند، که نماینده گان نیروی

به جنبش دانشجویی و چپ بلکه به معنی ایزوله کردن کامل خود هم هست. موفق باشید

* * *

پاسخ

رفیق گرامی خسته نباشید. مشکلی را که شما مطرح کرده‌اید، به قدری جدی است که هر انسانی که قصد تغییر جهان را به سود کارگران و زحمت‌کشان، یعنی اکثریت عظیم تولیدکنندگان نعمات مادی و معنوی جامعه‌ی بشری، دارد، باید عمیقاً به آن بپردازد و در جست و جوی راه حل باشد. نمی‌توان نام کمونیست بر خود نهاد و بر همین نام خیانت کرد. کمونیسم در حد لغتی چیزی جز فعالیت اشتراکی افراد نیست و به دور از اندیویدوالیسم بورژوازی است که هم اکنون نئولیبرال‌های امپریالیستی پرچم آن را تمام و کمال به دست گرفته اند و مشغول خصوصی سازی و امتیزه کردن کار و تلاش انسانها می باشند که با خصلت اجتماعی بودن انسان کاملاً در تناقض است.

طبق آموزش کمونیسم علمی انسانها تنها بر اساس "موضع، نقطه نظر و اسلوب" کمونیستی می‌توانند به حل مسائل موجود و از جمله حل مشکل وحدت، بپردازند. فقدان هر کدام از این سه مقوله، به اخلاقی جدی در پیشبرد امور تبدیل می‌شود.

موضع کمونیستی در زمینه‌ی وحدت چیست ؟ جهان را تنها با نیروی مادی می‌توان تغییر داد و نیروی ذهنی نیز تا زمانی که توده‌گیر نشده‌باشد، قادر به تغییر جهان نخواهد شد (مارکس).

براین اساس است که مارکس و انگلس شعار "کارگران تمام کشورهای جهان متحد شوید!" را به مثابه دیدگاه استراتژیک طبقه‌ی کارگر مطرح ساختند. طبعاً "وحدت به خاطر وحدت"، بی معناست و ارزشی بیشتر از "جنبش برای جنبش" ندارد که عین رویزیونیسم است. منظور ما از وحدت، وحدت برای رسیدن به هدفی پیشرو و متعالی است. براین اساس روشن می شود که اگر اتحادیه‌های کارگری و دانشجویی و غیره در راه خواسته‌های کارگران و یا دانشجویان (در مبارزه با استثمار و ستم) مبارزه نکنند، به قول معروف به درد لای جرز دیوار هم نمی‌خورند. مثل اتحادیه‌های کارگری زرد موجود که در خدمت اهداف امپریالیستها قرار دارند.

براین اساس در ایران نیز وحدت کارگران در شکل سراسری مستقل خودشان و در دفاع از خواسته‌های مشروعشان در برابر استبداد کارفرمایان خصوصی و دولتی شرطی لازم

برای دفاع از این وحدت است.

اما به‌طور عینی و در هر گروه انسانی که به کار مشخصی مشغولند، افراد به گروه‌های پیشرو، میانه و عقب مانده تقسیم می شوند. پیشروان این گروه آنانی هستند که به طور نسبی بنیادی‌ترین، دقیق‌ترین و همه‌جانبه‌ترین نظرات را در انجام کار دارند و علی‌القاعده و نه ضرورتاً در تمامی حالات، زودتر از دیگران مشکلات را درک کرده و برای از بین بردن آنها راه حل نشان می‌دهند. متحد شدن واقعی آن گروه انسانی در انجام کار مشترکشان، در گرو وحدت طیف نیروهای پیشرو آنها می‌باشد. اگر قرار است سندیکا درست شود، باید چند فعال کارگری در آن رشته جلو بیفتند و اگر اینان متحد نباشند، همان وضعی پیش می‌آید که در ایران شاهد آن هستیم. هر کسی ساز خودش را می‌زند.

در طیف پیشروان نیز، اگر توجه کنیم که مبارزه‌ی طبقه‌ی و اجتماعی بغرنج هستند، افراد ضرورتاً باید از درک بالای جهان بینی، سیاسی، اجتماعی، سازماندهی و سبک کاری و اوضاع و احوال روز برخوردار باشند تا آگاهانه امر وحدت را پیش ببرند. در این جاست که نقش آگاهی از طریق تئوری انقلابی، مطرح می‌شود و این که "بدون تئوری انقلابی، جنبش انقلابی ممکن نیست".

پس اگر پیشروان کارگری کمونیست مقدماتاً متحد نشوند، نمی‌توان انتظار داشت که افراد عقب مانده‌ی کارگری این ضرورت را درک کرده و جلو بیفتند. و اگر روزی فرارسد که کارگران عقب مانده در تحقق وحدت خود، پیروزی به دست آورند، بدون این که عناصر آگاه کارگری بتوانند خود را متشکل سازند، آن گاه باید در حقانیت عنصر آگاه و آنانی که خود را پیشرو می‌دانند، شک کرد و دید آیا اینان گرگان در لباس میش در جنبش کارگری نیستند که قصدشان نه متحد کردن کارگران بلکه تفرقه اندازی در صفوف آنهاست؟

امروز ضرورت وحدت کمونیستها در ایجاد تشکیلی واحد و سراسری به حدی مبرم است که عدم توجه به آن از جانب تشکلهای مدافع کمونیسم به معنای اخلاقی ایدئولوژی غیرکارگری در پیش بردن امرانقلاب، در صفوف آنها است.

پس از آن که موضع وحدت خواهی در صفوف کمونیستها به وجود آمد، مسئله‌ی بعدی، وحدت حول چه نقطه نظری، اهمیت می‌یابد. این نقطه نظرها در خطوط کلی در درجه‌ی اول به صورت اصولی هستند که در تئوری انقلابی کمونیسم علمی - که توسط مارکس، انگلس، لنین و مائوتسه‌دون و در

پیوندی فشرده با مبارزه طبقه‌ی میلیونها کارگر و زحمت‌کش، فشرده شده‌اند - تبلور یافته و پراتیک مهربان بر آنها زده و صرفاً نظرات آکادمیستی و یا ادعائی این یا آن روشن فکر نیستند.

کسانی که تئوری کمونیسم را تنها در نظرات مارکس و انگلس خلاصه می‌کنند و یا برخی دیگر نظرات لنین را هم به آنها اضافه می‌نمایند، در واقع پراتیک انقلابی طبقه کارگر و توده‌های زحمت کش جهان و جمع‌بندی از آن را در صد و اندی سال و یا هشتاد و اندی سال گذشته بعد از درگذشت این آموزگاران کبیر پرولتاریا، نفی می‌کنند. تئوری را نه در رشد دیالکتیکی آن در پراتیک، بلکه به صورت دگماتیستی و یا نیمه دگماتیستی در نظر می‌گیرند. زیرا تئوری بدون تردید همراه با تغییرات حاصل شده در عرصه‌ی تولید، علوم و پراتیک مبارزه‌ی طبقه‌ی انقلابی، رشد می‌کند. پس اولین مشکل در عرصه‌ی تئوری این است که کدام تئوری راهنمای پرولتاریا باید باشد؟ به نظر حزب رنجبران ایران آن دسته از کمونیستها که در حد تئوری کمونیستی قرن ۱۹ یا دو دهه‌ی اول قرن بیستم می‌مانند، به مثابه انسانهایی هستند که کودکی را گذرانده اما در نوجوانی درجا می‌زنند و هنوز به بلوغ فکری نرسیده‌اند.

تازه به فرض وحدت نظر روی تئوری انقلابی، گام بعدی وحدت روی نکات اساسی استراتژیها و تاکتیکهای انقلابی در پیشبرد مبارزه طبقه‌ی می‌باشد. اگر جامعه در مرحله‌ی انقلاب بورژوا - دموکراتیک و یا انقلاب سوسیالیستی باشد، پرولتاریا و کمونیستها به مثابه پیشروان پرولتاریا با وظایف گوناگون مواجه می‌شوند و در تشخیص وظیفه‌ی عمده و نیروی عمده انقلاب در هر لحظه از حرکت جامعه با نقصان و یا کج فهمی و بد عمل کردن، رو به رو می شوند.

پس از وحدت روی تئوری کمونیسم علمی و نکات اساسی استراتژی و تاکتیک، باز هم مشکل باقی است، چنانچه این وحدتها به سطح وحدت تشکیلاتی نرسند. بانظر صرف نمی‌توان انقلاب کرد. این قدم اول در راهی طولانی است. با ۱۰ یا بیشتر تشکیلی که خود را حزب و یا سازمان کمونیستی می‌نامند اما حاضر به کار مشترک در یک تشکیلات نیستند، وحدتهای نظری موجود در عمل به‌طور گوناگونی پیاده می‌شوند. زیرا در مبارزه‌ی طبقه‌ی و در تندپیکهای تاریخی، اختلاف نظر پیش می‌آید و باعث حرکت این تشکلهای در مسیرهای

مختلفی می‌گردد. پس ضرورت

وجود یک تشکل رهبری کننده‌ی مبارزه‌ی طبقاتی، ضروری می‌باشد تا علارغم اختلافات موجود در داخل، تشکل واحد بتواند مصممانه و به مثابه مشتکی گره کرده و نه انگشتان دستی باز، عمل کند.

وبالآخره حتا دریک حزب هم بدون شیوه درست کار یعنی اجرای اصل مرکزیت - دموکراتیک و پیروی اقلیت از تصمیمات اکثریت، حفظ وحدت تشکیلاتی ممکن نمی‌شود. لذا سبک کار درست برای تمرکز افکار درست با تکیه به مرکزیت دموکراتیک ضروری است. آنانی که به اصل پلورالیسم تشکیلاتی و یا فراکسیون بازی در تشکیلات معتقدند، هرگز قادر به ایجاد حزب پیشرو پرولتاریا نخواهند شد. کافی است به تشکلهای تروتسکیستی در ۹۰ سال اخیر که مدافع فراکسیون‌نیم بوده‌اند، نگاه کنید تا ببینید که در هیچ کشوری قادر به هدایت انقلاب نشده‌اند.

البته برخی معتقدند که هرکدام از این چهارمفوله و به خصوص توافق روی اصول درخطوط کلی، کافی برای وحدت است، اما به مصداق "دو صدمن استخوان باید که صدمن بار بردارد" کمونیست‌هایی با این اصولیت که بتوانند در مسائل اصولی و یا برنامه‌های مخالف نظر اکثریت باشند، ولی در حزب واحد باقی بمانند، امر بسیار مشکلی است. زیرا به فرض وجود انسان‌هایی که تا به این درجه به وحدت پرولتاریا ارج می‌نهند، اما در عمل ممکن است توسط افراد دیگر حزبی که نظر مخالف دارند، تا بدان حد تحت فشار قرار گیرند که نیرو و توانشان در خدمت اهداف والای پرولتاریا صرف نشود. مبارزه‌ی طبقاتی در درون حزب کمونیست به حادترین شکل آن پیوسته جریان دارد و افکار طبقات جامعه انعکاس خود را درحزب به صورت مبارزه بین دوشمی، می‌یابند.

براساس آنچه که دربالا آمد، حزب رنجبران ایران در تلاش برای وحدت کمونیست‌ها حول اصول و نکات اساسی برنامه و تاکتیک نظرات زیر را ارائه می‌دهد:

۱- اصول:

- قبول کمونیسم علمی (اندیشه‌های مارکس، انگلس، لنین، مائوتسه‌دون در شرایط کنونی) به مثابه تئوری راهنمای پرولتاریا و دفاع از آن در برابر انواع انحرافات رویزیونیستی و دکماتیستی؛

- قبول این که در جوامع بشری مبارزه‌ی طبقاتی در تمام دوران سرمایه داری و دوران گذار سوسیالیستی تا رسیدن به کمونیسم،

بین پرولتاریا و بورژوازی وجود دارد و پیروزی در این مبارزه که در تمامی سطوح جریان دارد، شرط پیشروی به سوی کمونیسم است؛

- بر این اساس دولت در دوران سوسیالیسم چیزی جز دیکتاتوری پرولتاریا نیست؛

- از آنجا که انقلاب پرولتری خصلتی جهانشمول دارد، لذا قبول انترناسیونالیسم پرولتری به مفهوم همبستگی و کمک متقابل احزاب کمونیست در کشورهای جهان به مبارزات طبقه‌ی کارگر و توده‌های خلق در سراسر جهان و بالاخره مبارزه برای ایجاد انترناسیونال کمونیستی دوم از جهان بینی پرولتاریا ناشی می‌شود.

۲- نکات اساسی برنامه و تاکتیک:

- انقلاب ایران در مرحله‌ی سوسیالیستی قرار دارد؛

- دولت دیکتاتوری پرولتاریا متکی بر حکومت شوراهای کارگران و زحمت کشان است و رد پارلمانتاریسم؛

- آگاه، بسیج، متشکل و مسلح کردن کارگران و زحمت‌کشان در سطوح مختلف، برای کسب قهرآمیز قدرت سیاسی؛

- مبارزه با رفرمیسم که توسط بورژوازی لیبرال برای منحرف کردن مبارزه طبقاتی پیش برده می‌شود؛

- مبارزه برای تحقق خواسته‌های دموکراتیک کارگران و زحمت کشان و از جمله آزادی بیان و قلم و اجتماعات، جدائی دین از دولت و از آموزش و دخالت در امور زنان، مبارزه برای تحقق حقوق برابر زنان و مردان در کلیه‌ی عرصه‌های اجتماعی، شناسائی حقوق ملل ساکن ایران در تعیین سرنوشت خود.

۳- سازماندهی رهبری مبارزات پرولتاریا:

- ایجاد حزب کمونیست واحد و سراسری جهت کسب قدرت سیاسی و ساختمان سوسیالیسم توسط پرولتاریا به مثابه وظیفه‌ای میرم؛

- مبارزه با پلورالیسم تشکیلاتی و فراکسیون‌نیم در درون این حزب.

۴- اجرای سبک کار پرولتاریا:

- اعمال مرکزیت - دموکراتیک در حزب جهت تمرکز افکار درست و مبارزه با آنارشیزم و استبداد نظری و عملی؛

- تلفیق تئوری با پراتیک، پیوند فشرده با توده‌ها و انتقاد و انتقاد از خود؛

- به کارگیری ماتریالیسم دیالکتیکی در فعالیتهای عملی و نظری جهت اجتناب از ذهنی‌گری، دنباله روی و الگو برداری. "بدون بررسی و تحقیق حق حرف زدن

نیست".

ما از کلیه‌ی تشکلهای و افراد کمونیست دعوت می‌کنیم در تدقیق این پیشنهادات به ما یاری رسانند و مجدانه و بدون خودمرکز بینی برای وحدت کمونیست‌های ایران حول پلاتفرم واحدی مبارزه کنند.

شوخی یک شهری با روستایی

صبحدم با کلنگ می‌کندند

کارگرها پیاده روها را

روستایی رسید و کرد سؤال

که چرا می‌کنند آنجا را

شهری لوده ای به شوخی گفت

بشنو از من، حل این معما را

می‌کنند این زمین که دفن کنند

اندر آن هر فضول رسوا را

بی محابا کنند زنده به گور

زیرک تیزبین دانا را

مرد خوشروی آستین کوتاه

یا زن بدحجاب زیبا را

دختران جسور و سرکش امروز

این دلیرمادران فردا را

دلبر فتنه جوی و افسونکار

عاشق بی‌قرار شیدا را

شاعری را که می‌کند تحسین

عشق مجنون و حُسن لیلا را

اردشیر و سیاوش و هوشنگ

فخری و کوکب و ثریا را

آنکه نامه نیانداخته است به چاه

یا طلب می‌کند، تغییر حالا را

دانش آموز وجوی طغیانگر

که در آرد ادای چه گوارا را

آنکه غافل شده‌ست از عُقبا

سخت چسبیده است دنیا را

زن پُر های و هوی بی پروا

مرد پُر حرف بی محابا را

آنکه لب نی فرو بسته از محنت

به برون ریزد خشم آتش افزا را

کارگر را که کرده گناه کبیر

چون طلب کرده مزد و مزایا را

آنکه کرده‌ست در خوراک اسراف

چونکه بی هسته خورده خرما را

و آنکه با نیش جانگداز قلم

می‌گزد هر مقام والا را

و آنکه بر عیب ها نهد انگشت

یا به کفش کسان کند پا را

و آنکه داده است درد را تشخیص

هی طلب می‌کند مداوا را

نقد کمونیستی بری از تهمت‌زنی است!

به جنگ ایدئولوژیک ناسالم برخاسته است. نویسنده بدون این که نقد ادعائی‌اش را بر پایه‌ی اظهارات و نوشته‌های مستند ارائه شده در قرن گذشته از جانب ما بنا نهد، به خود زحمت رجوع به آن نظرات ما را نداده و می‌نویسد:

"این واقعیتی است که در قرن گذشته پاره‌ای از نیروهای منتسب به مائوئیسم، درک راست روانه‌ای از انقلاب دموکراتیک نوین ارائه داده و موجب سردرگمی و بدفهمی بسیار و ارائه درک راست در مورد مائو و مائوئیسم شده‌اند. آنان اساساً خصلت دموکراتیک بودن انقلاب را با شرکت بورژوازی ملی تعریف

مارکسیستی می‌کنند. این اولیه‌ترین شرط یک مبارزه ایدئولوژیک و پلیمیک سالم و صادقانه و اصولی است".

خواننده انتظار دارد که نویسنده‌ی این مقاله، حداقل در سرتاسر خود آن مقاله روی این موضع اصولی باقی مانده و خود در همان مقاله به مبارزه‌ی ایدئولوژیک و پلیمیک ناسالم و غیر اصولی با دیگری نپردازد که هم پیوسته مدافع اندیشه مائو بوده‌اند و هم از حزب کمونیست نپال در پیش‌برد انقلاب دموکراتیک نوین در نپال پشتیبانی می‌نمایند. متأسفانه چنین نیست و نویسنده مقاله در "حقیقت" با شمشیری زنگ زده و پوسیده

در شماره ۳۲ "حقیقت" - ارگان حزب کمونیست ایران (م - ل - م)، بهمن ماه ۱۳۸۵ - طی مقاله‌ای تحت عنوان " پیچیدگی‌های یک انقلاب - بهانه برای حمله به مائوئیست‌ها"، به برخورد دشمنانه‌ی تروتسکیست‌ها و شبه‌تروتسکیست‌ها به انقلاب نپال و حزب کمونیست نپال (مائوئیست)، جواب داده شده و از جمله به درستی نویسنده اشاره می‌کند که:

" اگر کسی بخواهد بطور جدی با استراتژی‌ها و تاکتیک‌های این حزب مصاف دهد، قبل از هر چیز باید بداند که این رفقا چه می‌گویند و خود را متکی بر چه پایه‌های تئوریکی

پدیده جنگ و رابطه آن با نفت و دیگر منابع طبیعی

مرکزی، توتسی‌های ساکن آن مناطق را به مقامات دولت مستعمره خود گمارده و با تبدیل نخبگان آنها به کمپرادورها به استثمار هتوهای بومی آن کشورها پرداختند. بعد از استقلال رواندا و بروندي در آغاز دهه ۱۹۶۰ نخبگان دیکتاتور و کمپرادور توتسی در آن کشورها به حاکمیت رسیده و به ستم و استثمار هتوها و به نفع کشور ما در (بلژیک) ادامه دادند. اختلافات موجود بین توتسی‌ها و هتوها به گسترش رعب و تفر بین آن دو ملیت دامن زده و بالاخره بعد از سی سال به جنگ‌های خانمان سوزی بین

صدور منابع طبیعی به بازارهای جهان بود. بررسی روند استعمار سازی اسپانیولی‌ها در آمریکا لاتین و بلژیکی‌ها در آمریکا مرکزی (در کنگو- کین شاسا-، رواندا و بروندي) این امر یعنی رابطه پدیده جنگ و غارت و منابع را به خوبی نشان میدهد. اسپانیایی‌ها بعد از تسخیر پرو با استفاده از یک سنت رایج در آن کشور به اسم " مینا " هزاران نفر پروئی را در معاون نقره به کار گماشته و باعث مرگ دردناک آنان از سموم جیوه‌ای گشتند. بلژیکی‌ها بعد از تسخیر مستعمرات خود در آفریقای

در تاریخ پانصد ساله سرمایه داری، منطق حرکت سرمایه و ماهیت نظام همیشه یک رابطه تنگاتنگی بین جنگ و منابع طبیعی بوجود آورد که تا کنون ادامه دارد. استعمارگران کهن در جستجوی منابع برای فروش در کشورهای اروپایی عموماً از طریق تهاجم و جنگ به تسخیر کشورهای غیر اروپایی بمنزله مستعمرات خود دست میزدند. با اینکه ویژگی‌های پروسه مستعمره سازی توسط استعمارگران اروپایی با همدیگر تفاوت داشتند ولی هدف آنها ماهیتاً بر اساس استعمار و غارت و

دو ترجمه: "چرا آنها از هم متنفرند" و "شبکه‌ی زندانهای مخفی آمریکا در آفریقا"

لاتین تا خاورمیانه و اروپا تا آسیا و آفریقا، فریاد "یانکی گوهوم" به بلندترین وجهی پس از فریادهای مشابه بعد از جنگ جهانی دوم به گوش می‌رسد، اما امپریالیسم آمریکا راهی جز تداوم بخشیدن به مداخله در امور کشورهای دیگر ندارد و چندان دور نیست که به مثابه ابرقدرت یکه تاز جهانی در اثر مبارزات و مقاومت‌های جانانه‌ی ملل تحت

یکی از ارکان ایدئولوژیک نئوکانتی منحرّف کردن افکار مردم از جنگ طبقاتی به جنگ تمدن‌ها می‌باشد - و در مقاله دومی تلاش کثیف امپریالیسم آمریکا در ایجاد زندانهای مخفی در آفریقا و غیره، بعد از روشن شدن افتضاح زندانهای مخفی آن در اروپا، را مطرح می‌سازد، حائز اهمیت است. گرچه در سرتاسر جهان از آمریکای

در این شماره "رنجبر" دو مقاله‌ی کوتاه را از نظر خواننده‌گان عزیز می‌گذرانیم. ما ضرورتاً با کلیه‌ی نظرات مطرح شده توسط نویسنده‌گان مقالات هم نظر نیستیم. اما از آنجا که در مقاله‌ی اول به نقش ارتشهای متجاوز به عراق در ایجاد جنگ داخلی و خلاصه نکردن مسئله‌ی عراق در دعوی بین شیعه و سنی برخورد دارد - امری که

با نشانیهای زیر با ما تماس بگیرید و نشریات حزب را بخواهید:

آدرسهای پستی حزب رنجبران ایران:

آدرس پست الکترونیکی نشریه رنجبر:

Ranjbar
Box 1047
162 12 Vällingby
SWEDEN

Ranjbar
P.O.Box 5910
Washington DC
20016
U.S.A

ranjbar@ranjbaran.org
آدرس پست الکترونیکی حزب رنجبران ایران:
ranjbaran@ranjbaran.org
آدرس غُرفه حزب در اینترنت:
www.ranjbaran.org